

رویکردی تاریخی به راهبرد مشروط‌سازی قدرت پادشاه و مسأله حقوق اساسی

(تجربه مشروطه ایرانی)

محمدعلی اکبری

استاد گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

چکیده:

پادشاهی، به مثابه کلان‌الگوی حکمرانی ایرانی، در دوره‌ی اسلامی با تحول و تبدیل‌هایی ولی با حفظ عناصر شاکله بخش خود، باز تولید شد. «سلطنت اسلامی»، در کنار خلافت و تا زمان دوام خلافت، مهم‌ترین کلان‌الگوی حکمرانی، دست کم در قلمرو شرق اسلامی بود. سلطنت اسلامی بر «مسئله» بودن قدرت پادشاه از رعایا ابتداء داشت. به هنگام جنبش مشروطه و در جریان تدوین نظام حقوقی جدید بود که لزوم مشروط کردن قدرت پادشاه و برخورداری ملت از حقوق و آزادی‌های مدنی ملت مطرح شد. بر این اساس، پرسش اصلی گفتار حاضر به این ترتیب صورت‌بندی شد که توجه به محدودیت‌ها و امکانات آن لحظه‌ی تاریخی «تأسیس»، مشروطه‌کردن قدرت پادشاه و تثبیت حقوق و آزادی‌های مدنی در کدام چارچوب حقوقی با عطف ممکن و تثبیت شد؟

روش پژوهش حاضر «روش تاریخی موضوعی» است. نه رویکردی رخدادمحور. در این روش، یک موضوع به‌نحو تاریخی مسئله‌مند می‌شود و در متن کاوی زمینه‌مند، پدیدار تاریخی مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

در پرتو داده‌های پژوهش می‌توان نتایج تحقیق راه به این ترتیب بیان داشت: در هسته‌ی اولیه راهبرد مشروط‌سازی قدرت پادشاه، ستاندن قدرت قانونگذاری از نهاد سلطنت و واگذاری آن به نهاد جدید تأسیس مجلس شورای ملی [مجلس منتخبان ملت] قرار داشت. در نتیجه‌ی این تصمیمات قانونی، پادشاه از «سلطان صاحب فرمان» به شاهی تبدیل شد که مصوبات مجلس را برای اجرا توشیح می‌کرد و اختیاری برای مخالفت با آن‌ها نداشت. همچنین نتیجه این پژوهش، این مهم را نیز آشکار کرد که مسأله‌ی حق ملت به عنوان شهروندان در کانون برقراری صورت حقوقی این نظم جدید سیاسی قرار داشت. چالشی که بیانگر وجود گرایش‌های فکری-سیاسی مهمی در میان صفوف مشروطه‌خواهان شد. مشروعه‌خواهی، مهم‌ترین جریان فکری-سیاسی بود که در تعیین حدود حقوق ملت، آشکار شد. البته روایت‌های لیبرالی و سوسیال‌دموکراسی نیز سویه‌ای دیگر از این شکاف بر سر میزان حقوق ملت را نشان دادند. به هر روی، در نهایت این موازنه قوای سیاسی طرفین منازعه بود که صورت حقوقی حدود حقوق ملت را در قانون اساسی و متمم آن رقم زد. در تأسیس نظام جدید سیاسی مشروطه، حقوق ملت با تحفظ نسبت به محدودیت‌های ناشی از مرزهای روایت فقهی پذیرفته شد.

کلمات کلیدی: مشروط‌سازی، نظام سلطنت قدمايي، قانون اساسی و متمم، مشروعه‌خواهی، حقوق ملت.

پادشاهی یکی از نخستین و با دوام‌ترین اشکال حکمرانی، پس از پیرسالاری نظام‌های قبایلی نخستین، در تاریخ حکومت‌ها شناخته شده است. ارسطو در کتاب «سیاست» نظام‌های پادشاهی را بر پنج گونه از یکدیگر متمایز می‌کند: اول، پادشاه-پهلوان، که بر پایه رضایت مردم استوار بود و وظیفه جنگ، دادرسی و رهبری آیین‌های دینی را به عهده داشت؛ دوم، پادشاه نوع بربر، که حکومت استبدادی موروثی اما بر طبق قانون بود؛ سوم، پادشاهی فرمانروایان موسوم به ازومنته، که نوعی حکومت ستمگر [تیرانی] منتخب بود؛ چهارم، پادشاهی نوع اسپارتی، که فرماندهی موروثی بر سپاهیان قلمداد می‌شد. و پنجم، شهریاری یگانه که بر همه‌ی امور حاکم بود. پادشاهی مطلق نوعی پدیری بر یک شهر و یا یک یا چند قوم به حساب می‌آمد. (ارسطو، ۱۳۷۱: ۱۴۳-۱۴۴) وی درباره پادشاهی نوع بربر که مشخصاً روح پادشاهی ایرانیان باستان را مد نظر داشت، می‌گوید «قدرت و اختیاری که این نوع حکومت‌ها دارند، آن‌ها را به حکومت‌های تورانی استمگر^۱ همانند می‌سازد، مگر از این حیث که قانونی و موروثی‌اند». وی در ادامه علت برآمدن چنین پادشاهی در ممالکی مانند ایران را چنین توضیح می‌دهد که «مردم بربر بیشتر از مردم هلن به فرمانبرداری و چاکری خو گرفته‌اند و بیشتر آسیایی‌اند تا اروپایی.» (همان‌جا، ص ۱۳۹) به بیان روشن، ارسطو، وجود «خو و طبعی» خاص در میان ایرانیان را منشاء پادشاهی تیرانی در این سرزمین قلمداد می‌کند.

به روایت فردوسی، در سنت باستانی ایرانی نیز دو نوع پادشاهی از یکدیگر متمایز بودند: پادشاهی عدالت‌ورزانه و پادشاهی ستمگرانه. فریدون و ضحاک، به ترتیب بیانگر دو نوع پادشاهی قلمداد می‌شوند. (فردوسی، ۱۳۶۶: ۱۶۰-۵۵) در اندیشه مردم ایران باستان، به گفته مجتبایی، «شاهی خوب و به آئین و دادگرانه» مقامی بود که «فضیلت‌های بایسته‌ی آن به کمالات الهی شباهت و نزدیکی تام داشت». چنین شاهی «برگزیده‌ی خدا»^۱ و شبیه‌ترین کسی به او شناخته می‌شد. کسی که «مظهر صفات خداوند و نماینده‌ی او در روی زمین» و او هر چه کند «به خواست و تأیید الهی» است و حکمرانی‌اش، در حقیقت «پادشاهی خداوند در این جهان» است. (مجتبایی، ۱۳۹۹: ۱۴۸) در مقابل شاهی که داد و آئین الهی را نگاه ندارد و ظلم و ستم بر مردم روا دارد، کارگزار نیروهای اهریمنی خواهد بود و جهان را به تباهی خواهد کشید. در متن «دینکرت» نیز، این دو نوع فرمانروایی چنین از یکدیگر متمایز شده‌اند: پایه‌های پادشاهی خوب «دانایی و راستی و نیکی است و زمان آن زمان آزد است و نشان آن گسترش داد اندر جهان، آبادانی و آسودگی و دانایی و راستی و نیکی» است. در مقابل، پایه‌ی شاهی بد بر «نادانی و دروغ زنی و زشتکاری است، و زمان آن زمان دیوان است؛ نشان آن آلودگی جهان به بیدادگری است و دشواری و ویرانی و نادانی و دروغ زنی.» (به نقل از مجتبایی، همان‌جا: ص ۱۵۱)

پادشاهی، به مثابه کلان‌الگوی حکمرانی ایرانی، در دوره‌ی اسلامی با تحول و تبدیل‌هایی ولی با حفظ عناصر شاکله بخش خود، باز تولید شد. «سلطنت اسلامی»، در کنار خلافت و تا زمان دوام خلافت، مهم‌ترین کلان‌الگوی حکمرانی، دست کم در قلمرو شرق اسلامی بود. سلطنت اسلامی بر «مستقله» بودن قدرت پادشاه از رعایا ابتناء داشت. البته قدرت مستقله‌ای که به هنگام بکار گرفته شدن، به وسیله‌ی قواعد شرعی، رویه‌های عرفی و آداب اخلاقی تا حدودی «مقید» می‌شد. به بیان روشن، قدرت پادشاه، دست کم از حیث نظری و در مقام تأسیس، مستقله و به هنگام اعمال آن تا حدودی مقید به حدود شرع، عرف خاص شهریاری و اخلاق پادشاهانه بود. خواجه نظام الملک طوسی در «سیاستنامه» و امام محمد غزالی در «صیحه الملوک»، به ترتیب، رویه‌های

^۱ . مندرج در سنگ نبشته‌ی داریوش در شوش.

معمول و حدود شرعی پادشاهی را مفصل‌بندی کرده‌اند.^۲ سعدی نیز در «بوستان» و «گلستان» ذیل پرداختن به اخلاق پادشاهان چهارچوب‌های سلطنت قدمایی را به خوبی صورت‌بندی کرده است.^۳

البته باید در نظر داشت که در کلان‌الگوی قدمایی، مقید بودن قدرت سلطان، نافی مستقله بودن آن نبود. اصطلاح «مالک‌الرقاب» ناظر به صاحب جان رعایا بودن ناظر به معنای دیگری از قدرت مستقله پادشاه در کلان‌الگوی حکمرانی پادشاهی قدمایی به حساب می‌آید. مؤلف ناشناس رساله «کتابچه قانون یا سیرت ناصری» در سال ۱۲۹۴ ق در معرفی ویژگی‌های سلطنت مستقله‌ی قدمایی عصر قاجار، چنین می‌گوید «هرگاه اوامر و نواهی بدون مداخله غیر راجع به شخص سلطان باشد، آن سلطنت مستقله خواهد بود و چنانچه غیر از سلطان را در امور دولتی شرکت هم رسد آن سلطنت غیرمستقل خواهد بود و این سلطنت مستقل که محل بیان است و دولت به او مربوط است.» (مجله کانون وکلا، ۱۳۸۳: ۱۰۰) همچنین در رساله «اللئالی المربوطه فی وجوب المشروطه» در بیان سلطنت مستقله در دوره مقارن مشروطیت گفته می‌شود که «ملخص معنای آن استیلائی اراده شخصیه ملوکانه است بر تمام امور مملکت، نوعی باشد یا شخصی؛ به هر نحو که شهوت یا غضب او اقتضا کند؛ چه این که به حال ملک یا ملت مفید باشد یا مضر. چنانچه سیره عملیه کثیری از پادشاهان جور در مملکت ایران بر این نحو جاری بوده. از هر کس هر چه خواستند گرفتند و به هر کس که خواستند دادند و در نفوس و اعراض و اموال مردم معامله ملکیه علی‌الاطلاق نمودند و اگر هم رعیت در مقام تظلمی برآمد، بایست به نحو الماس و اسدعا از مالک علی‌الاطلاق خود به تضرعات و استشفاعات، او را به مقام ترحم و تطف بیاورد تا اگر بخواهد به کرم خود تفضلی کند، والا رعیت را در مقابل پادشاه حق سؤال و جواب و چون و چرا نیست. «لا يُسْتَلَّ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْتَلُونَ» (زرگری نژاد، ج ۲، ۱۱۸۷: ص ۱۱۴) و در رساله دیگری آمده است که «قدرت تامه و تصرفات عامه و اوامر مستبده شخص سلطان در انتظام مهام امور داخله مملکتی؛ یعنی مالک‌الرقاب و ناقب‌الکلمه و نافذالحکم باشد در تمام ممالک متصرفه خود به هر نحوی که اراده کند بتواند طلب نماید و به هر نحوی که طلب کند، بتواند اخذ نماید و هر که را بخواهد مکافات و مجازات بی جهت بنماید، بتواند نمود. ملت متبوعه او را قوه منع و قدرت دفع و فرار از افکار ایشان ممکن نباشد و از دلخواه و خواهش او نتواند تخلف بنمایند.» (همان: ۳۶-۳۷)

از پس جنگ‌های ایران روس و به هنگام آشنایی ایرانیان با مدنیت و سیاست مغرب‌زمین، بدیل‌های حکمرانی جدید فرنگی چهره‌ی خود را در ایران آشکار ساختند و اندک اندک در ذهن و اندیشه‌ی بخشی از نخبگان، تأسیس نظام حکمرانی به سبک و سیاق اروپائیان، راه علاجی شد برای غلبه بر ناتوانی دولت و برون‌رفت از بن‌بست تاریخی آن روزگاران. دوره‌ی مهم سلطنت ناصرالدین شاه قاجار، زمانه‌ی تاریخی بود که این مهم خود را آشکار کرد و کوشش‌هایی نیز برای انتظام دولت به سیاق تجربت مدرن، توسط دیوانسالاران اصلاح طلبی مانند امیرکبیر^۴ و میرزا حسین خان سپهسالار^۵ صورت گرفت و تغییراتی بر آن پایه در صورت حکمرانی نیز به عمل آمد، ولی این کوشش‌ها ناقص، نابسند و ناپایدار بودند و در عمل نتوانستند، نظام حکمرانی جدیدی را در ایران پی‌ریزی کنند؛ لذا علیرغم تلاش‌های صورت گرفته نظام پادشاهی قدیم به راه خود ادامه داد. در آن زمانه، منورالفکرانی نیز ظهور کردند و ایده‌هایی را برای گذار به حکمرانی جدید ساخته و پرداخته‌اند. میرزا ملکم خان و مستشارالدوله از مهم چهره‌های این جریان بودند. گام مهم در تأسیس حکمرانی [سلطنت] جدید در دوره جنبش‌های اعتراضی سال‌های ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ ش خود را آشکار ساخت و لزوم مشروط‌سازی قدرت پادشاه را در چهارچوب سلطنت مشروطه مطرح کرد. در جریان جنبش مشروطه و تدوین نظام

^۲ برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: خواجه نظام الملک، سیرالملوک (سیاستنامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، تهران ۱۳۱۱؛ و غزالی امام محمد، نصیحه الملوک، تصحیح مجدد و حواشی استاد جلال‌الدین همایی، انتشارات بابک، تهران ۱۳۶۱.

^۳ -برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به شیخ اجل سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، نشر کتاب پارسه، تهران ۱۴۰۳.

^۴ -برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: فریدون آدمیت، امیر کبیر و ایران، خوارزمی، تهران ۱۳۹۷.

^۵ -برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: فریدون آدمیت، اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار، خوارزمی، تهران ۱۳۵۱.

حقوقی جدید برای مشروط کردن قدرت پادشاه، موضوع حقوق و آزادی‌های مدنی ملت نیز مطرح شد. این امر خصوصاً به هنگام تدوین متممی برای رفع نواقص قانون اساسی، به نوبه خود، موجب ایجاد چالش‌های فکری-سیاسی دیگری در لحظه‌ی «تأسیس» نظام سیاسی جدید شد. بر این اساس، پرسش اصلی گفتار حاضر را به این ترتیب می‌توان صورت‌بندی کرد که، در آن لحظه تاریخی «تأسیس»، راهبرد مشروطه کردن قدرت پادشاه چگونه متعین شد و در این صورت‌بندی جدید سیاسی، کدام ترتیبات از حقوق و آزادی‌های مدنی توانست خود را در قالب سند قرارداد جدید سیاسی تثبیت کند؟

فریدون آدمیت در کتاب «مجلس اول و بحران آزادی (ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران)»، با تمرکز بر منازعات فکری و سیاسی مجلس اول، شکل‌گیری بحران آزادی و اختلاف جریان‌های مؤثر در نهضت مشروطه را تحلیل کرده و روایت خود را از ایدئولوژی مشروطه‌خواهی ارائه داده است. با این حال، تمرکز این اثر بر منازعات سیاسی و ایدئولوژیک مجلس اول است و راهبرد حقوقی و تاریخی مشروطه‌سازی قدرت پادشاه و چگونگی انتقال اقتدار قانون‌گذاری از سلطنت به مجلس را به‌عنوان مسئله اصلی پژوهش مورد توجه قرار نمی‌دهد. همچنین منصوره اتحادیه در کتاب «پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره‌های یکم و دوم مجلس شورای ملی)»، ضمن بررسی شکل‌گیری و تحول احزاب سیاسی، به تعارضات سیاسی مجلس، چالش‌های ناشی از آن و نیز برخی نارسایی‌های حقوقی و قانونی نظام مشروطه پرداخته است. با این حال، مسئله مشروطه‌سازی قدرت پادشاه، انتقال اقتدار قانون‌گذاری از سلطنت به مجلس و نسبت آن با تثبیت حقوق ملت، محور اصلی این اثر نیست و در قالب یک مطالعه مستقل تاریخی بررسی نمی‌شود.

در همین راستا، داود فیرحی در کتاب «آستانه تمدن: در شرح تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله»، ضمن بررسی منازعه فکری میان مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان، دیدگاه میرزای نائینی درباره مشروعه‌یت نظام مشروطه، حکومت قانون و محدودسازی قدرت سلطنت بر مبنای فقه شیعه را تبیین کرده است. با این حال، رویکرد اثر عمدتاً اندیشه‌محور و معطوف به تحلیل مبانی نظری نائینی است. از سوی دیگر، عبدالهادی حائری در کتاب «تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق»، ضمن بررسی نقش روحانیت شیعه و ایرانیان مقیم عراق در نهضت مشروطه، دیدگاه‌های مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان درباره حکومت، قانون و مشروعه‌یت نظام مشروطه را تحلیل کرده است. با این حال، تمرکز اصلی اثر بر نقش تشیع و روحانیت در تحولات مشروطه است و مسئله مشروطه‌سازی قدرت پادشاه را بیشتر در چارچوب این تحولات مورد توجه قرار می‌دهد. علاوه بر این، سیدجواد طباطبایی در کتاب «ملت، دولت و حکومت قانون: جستار در بیان نص و سنت»، در بحث دولت قانون به مفاهیمی چون حقوق اساسی ملت، حکومت قانون و قانون اساسی پرداخته و این مباحث را در چارچوب تاریخ اندیشه سیاسی ایران تحلیل کرده است. رویکرد این اثر نیز عمدتاً معطوف به تبیین مبانی نظری و تحول مفاهیم سیاسی است.

در کنار این آثار، مانگول بیات در کتاب «*Iran's First Revolution: Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-1909*»، با تمرکز بر نقش تشیع در انقلاب مشروطه، منازعات سیاسی و فکری میان مشروطه‌خواهان، دربار و سلطنت قاجار را بررسی کرده و تأثیر این تقابل‌ها را بر روند تحولات مشروطه تحلیل کرده است. همچنین ژانت آفاری در کتاب «انقلاب مشروطه ایران (۱۲۸۵-۱۲۹۰)» روند انقلاب مشروطه، نقش نیروهای اجتماعی و سیاسی و نیز منازعات میان مشروطه‌خواهان، دربار و سلطنت را بررسی کرده و تأثیر این تقابل‌ها را بر شکل‌گیری نظام مشروطه تحلیل کرده است.

بررسی آثار یادشده نشان می‌دهد که هر یک از آن‌ها از منظری خاص، همچون تاریخ اندیشه سیاسی، نقش روحانیت، احزاب، نیروهای اجتماعی یا منازعات سیاسی، به انقلاب مشروطه پرداخته‌اند. مروری بر پژوهش‌های گسترده موجود گویای این امر است که درباره‌ی مشروطیت ایران و امر حقوق عمومی تحقیقات بسیار متنوع و شایسته‌ای در قلمرو مطالعات حقوقی صورت گرفته است و از این نظر پژوهش حاضر ادعای گفتن سخن تازه‌ای را نمی‌تواند داشته باشد. آنچه این تحقیق به دنبال آن است، خوانشی

تاریخی از پیوند راهبرد مشروط‌سازی قدرت و امر حقوق عمومی به مثابه پدیداری تاریخی است و نه پژوهشی حقوقی. بدیهی است که در نهایت در این تحقیق صورت‌بندی حقوقی مشروط‌سازی قدرت و امر حقوق عمومی در تجربت مشروطیت ایران، هسته‌ی اصلی گفتار حاضر را تشکیل می‌دهد؛ با این تفاوت که در مقام یک مواجهه‌ی تاریخی، این امر در بستر تحولات تاریخی و در پیوند با امکانات و محدودیت‌های زمانه مورد بررسی قرار می‌گیرد. بر این اساس، روش پژوهش حاضر «روش تاریخی موضوع‌محور» است، نه «رخدادمحور». این روش یک موضوع را به‌نحوی مسئله‌مند می‌کند که تمرکز تحقیق بر ساحت موضوعی یک پدیدار تاریخی قرار گیرد. همچنین، این موضوع مسئله‌مند در متن پیش‌زمینه‌مند تاریخی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در توضیح باید تأکید کرد که روش تاریخی موضوع‌محور، با «تاریخ مفهومی» و نیز «تاریخ اندیشه» تفاوت دارد؛ زیرا در آن دسته از پژوهش‌ها، اندیشه‌ها یا مفاهیم، موضوع اصلی تحقیق به شمار می‌آیند؛ حال آنکه در پژوهش حاضر، اندیشه‌ها و مفاهیم تنها یکی از عناصر مؤثر در تبیین یک پدیدار تاریخی‌اند و در کنار سایر زمینه‌های سیاسی، حقوقی، اجتماعی و غیره مورد تحلیل قرار می‌گیرند. از این‌رو، در این نوشتار اندیشه به‌مثابه موضوع مستقل پژوهش مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد، بلکه دامنه پژوهش اعم از مطالعه صرف اندیشه‌ها و مفاهیم است.

۱- کوشش برای مشروط کردن قدرت پادشاه

۱-۱- جنبش عدالتخانه خواهی

با سقوط میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم در جمادی‌الثانی ۱۲۶۱ هـ.ق، عین‌الدوله شاهزاده قاجاری با عنوان «وزیراعظم» روی کار آمد. دوران حکومت عین‌الدوله به لحاظ اتفاقات مهمی که در آن رخ داد، در بررسی چگونگی پیدایش جنبش اعتراضی و رویارویی رژیم کهن با آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. عین‌الدوله تلاش خود را برای بهبود نسبی اوضاع مالی آغاز کرد. بحران مالی و خالی بودن خزانه موجب شد تا صدراعظم ناچاراً بیشتر هم خود را معترف سرسامان دادن به اوضاع اقتصادی کشور کند. در همین راستا، اقدامات مسیو نوز بلژیکی و همکاری‌اش، که از زمان صدارت میرزا علی‌خان امین‌الدوله برای تنظیم امور کمرگی به ایران آمده بودند، در اخذ مالیات بیشتر از کالاهای وارداتی توسط تجار به داخل کشور، مورد حمایت عین‌الدوله قرار گرفت. این عمل با مخالفت شدید تجار روبه‌رو شد و آنان با تحصن در حضرت عبدالعظیم و بستن بازار در برابر عین‌الدوله و ناستگاه مسیو نوز بلژیکی جبهه‌گیری کردند. نماینده «حبل‌المتین» که در عبدالعظیم با متحصنین به گفتگو نشسته بود، در حوادث‌های آن را در سه اصل گزارش کرد: اول، آن که از تعرفه گمرکی جدید صرف‌نظر شود. دوم، از تعدی مأموران گمرکی نسبت به تجار، جلوگیری شود و سوم، دست نوز بلژیکی و همکاری‌اش از تصدی گمرکات کشور قطع شود. (کسروی، ۱۳۶۷: ۵۱) علاوه بر این در چنین اوضاع و احوالی، عکسی از نوز و همکاری‌اش در لباس روحانیت منتشر شد که نارضایتی روحانیان را دامن زد. در همین زمان مظفرالدین‌شاه، تدارک سفر دیگری را به فرنگ می‌دید و از عین‌الدوله درخواست کرده بود تا بودجه لازم را به طریقی تأمین کند. عین‌الدوله درصدد بود با برآوردن خواست شاه، موقعیت خویش را تثبیت کند. وی با روس‌ها به مذاکره پرداخت و بیست کرور تومان از آنان قرض گرفت. (هائیم محیط‌مافی، ۱۳۶۳: ۸۲)

تقارن این دو حادثه یعنی تحصن تجار در حضرت عبدالعظیم و سفر شاه به فرنگ، باعث نگرانی‌های زیادی در دربار شد. از این‌رو محمدعلی میرزا نایب‌السلطنه، ولیعهد، به وساطت پرداخت و از تجار خواست که تا برگشت شاه از فرنگ، خویشتن‌داری نکنند. تجار هم که حرکت مقطعی خود را موفق دیدند، با درخواست ولیعهد موافقت کردند. البته تجار در این راه تنها نبودند و بخشی از روحانیون و درباریان نیز با آنها همراه شده بودند. جدای از آنانی که در شعله‌ور ساختن آتش این شورش مقاصد شخصی خود را دنبال می‌کردند، می‌توان در این جریان دو گروه با هدف سیاسی معین را تشخیص داد: گروه اول، دشمنان متعدد حکومت قهر و فشار

عین‌الدوله و گروه دوم، عناصر معترض پنهان که هدفشان ضربه‌زدن به سلسله قاجار، از طریق تاختن به دستگاه حاکم بود. به دنبال این مسئله یک سلسله حوادث پی‌درپی رخ داد که موجب مقابله مردم با حکومت شد.

واقعه ساختمان بانک روس، رخداد سیاسی مهم دیگری بود که روند اعتراضات سیاسی را در تهران شدت بخشید. روس‌ها برای تأسیس ساختمان بانک خود در محل قبرستان متروک تهران، از حاجی شیخ فضل‌الله نوری در قبال پرداخت وجه، مجوز دریافت کردند. اما طباطبایی و بهبهانی، هم به دلیل مخالفت با هرگونه حضور خارجی‌ان، چه به صورت سیاسی و چه اقتصادی، و هم به دلیل آن که این اقدام با نظر شیخ فضل‌الله، حامی سیاست‌های صدراعظم خودکامه وقت، عین‌الدوله، انجام شده بود، با آن به شدت مخالفت کردند. گروه‌های پیرامونی این دو چهره و دیگر گروه‌هایی که به دنبال بهانه‌های سیاسی برای ابراز مخالفت علیه حکومت بودند، با تلاش‌های تبلیغاتی خود، توده‌های مذهبی و طلاب را به صحنه مخالفت با حکومت کشاندند. علمای نجف نیز که حفظ حدود اسلام و جلوگیری از تسلط کفار بر مسلمین را از وظایف دینی خود می‌دانستند، ناخشنودی خود را از عمل بانک روس اعلام داشتند. (کسروی، همان‌جا: ۵۵) سرانجام گروهی از مردم و طلاب که از طرف علماء بسیج شده بودند، به ساختمان نیمه تمام بانک روس حمله و آن را با خاک یکسان کردند؛ حکومت نیز مجبور شد بیست هزار تومان خسارت بانک را پرداخته و به دستور شاه از علما نیز بازخواستی صورت نگرفت.

هم‌زمان با افزایش قیمت قند در پی جنگ روسیه و ژاپن، حکومت عین‌الدوله در شرایط دشواری به سر می‌برد و نارضایتی عمومی ناشی از گرانی قند شدت یافته بود. به همین دلیل، او عده‌ای را به دارالحکومه فراخواند. سپس به دستور علاءالدوله، حکمران تهران، چند تن از تجار که در میان آنان سید محترم، نیکوکار و سالخورده‌ای به نام حاجی سیدهاشم قندی نیز بود، به فلک بسته شدند. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۵) با انتشار این خبر در شهر، بازارها بسته شد و تجار و بازرگانان و کسبه به در خانه علماء رفته و مصرانه از آنها خواستند تا حکومت را تحت فشار گذارند. تعبیر شریف ناشانی از رفتن تجار به طرف علماء حاوی نکات بسیار مهمی به لحاظ تحولات سیاسی این دوران است. وی که ماجرای کتک خوردن تجار را یک حرکت ساختگی از سوی علاءالدوله برای تشدید تضادهای تجار و علماء با عین‌الدوله صدراعظم می‌داند، معتقد است که «تجار که به علماء می‌آهنگ می‌باشند، صدراعظم معزول می‌شود.» (شریف‌کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۸)

اتفاق مهم دیگر آن بود که با تجمع علما در مسجدشاه و برخورد امام جمعه با معترضان، به‌ویژه سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی سخنران مجلس، و همچنین درگیری اطرافیان محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی، دو تن از علماء برجسته پایتخت و از رهبران حرکت‌های اعتراضی، آنان بر آن شدند تا به سوی حضرت عبدالعظیم کوچ کرده و حکومت را با جدیت بیشتری تحت فشار قرار دهند. (ناظم‌الاسلام، ۱۳۷۷: ۳۴۱) علماء به رهبری طباطبایی و بهبهانی در شوال ۱۳۲۳ هجری در عبدالعظیم تحصن گزیدند. گذشت ایام بر جمعیت متحصنین افزود. هر روز دسته‌ای از طلاب به سوی عبدالعظیم می‌آمدند، این در حالی بود که تجار و بازرگانان به شدت از سوی حکومت تحت فشار قرار گرفته و دکان‌هایی که به اعتراض بسته شده بود توسط عوامل حکومت غارت شده بودند. (ملک‌زاده، ج ۱، ۱۳۵۷: ۲۴۷) عین‌الدوله در عکس‌العمل به این اقدام سیاسی، مساجد و وقفیات علماء متحصنین را به امام جمعه، شیخ فضل‌الله، و دیگر همراهان روحانی حکومت واگذار کرد و با فرستادن امیربهادر برای دستگیری آقایان طباطبایی و بهبهانی به مقابله با متحصنین برآمد. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۲۲ و ۲۵) اما مقاومت عمومی و یکپارچگی متحصنین، همراه با حمایت‌هایی از سوی نزدیکان حکومت در تهران، نقشه‌های عین‌الدوله را با شکست مواجه کرد، تا این که شاه از معترضان خواست‌های خود را ارائه دهند. بر این اساس، متحصنین شرایط خود را برای رسیدن به مصالحه سیاسی بیان کردند که عبارت بود از: نبودن عسکرگاریچی در راه قم، بازگرداندن حاجی میرزا محمدرضا از رفسنجان به کرمان، بازگرداندن تولیت مدرسه خان مروی به حاجی شیخ مرتضی، روان گرداندن قانون اسلام به همگی مردم کشور، برداشتن مسیونوز بلژیکی از سرگمرک و مالیه، برداشتن علاءالدوله

از حکمرانی تهران، برداشتن تمبر مالیات از مستمری علماء، بنیاد عدالتخانه در همه جای ایران که این یکی را بنا به نقل دولت‌آبادی و دوستانش در لیست متحصنین قرار دادند. (همان‌جا: ۲۴ - ۲۲) در بند چهارم درخواست‌های مهاجرین درباره عدالتخانه آمده بود «بنای عدالتخانه‌ای در ایران که در بلدی از بلاد ایران یک عدالتخانه بر پا شود که به عرایض و تظلمات رعیت رسیدگی شود و به طور عدل و مساوات رفتار کنند». (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۷۷: ۳۵۸) مظفرالدین شاه در پاسخ به درخواست متحصنین در حضرت عبدالعظیم متن فرمانی را خطاب به صدر اعظم به تاریخ شهر ۱۶ ذیقعد ۱۳۲۴ ق. صادر کرد که در بخشی از آن آمده بود «ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی را برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت، از هر مقصود مهمی واجب‌تر است... البته، به همین ترتیب کتابچه نوشته مطابق فرآیند شرع مطاع فصول آن را مرتب و به عرض برسانید؛ تا در تمام ولایات دایره، و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح داده شود». (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۴۶)

عدالتخانه خواهی، در حقیقت، قانون خواهی و تأسیس نهادی برای تدوین قانون و اجرای آن بود. قانون در معنای مدرن آن برای نخستین بار در رساله «تنظیمات» میرزا ملکم خان ناظم الدوله به سال ۱۲۷۵ هـ.ق مطرح شد. وی در قسمتی از این رساله در تعریف قانون می‌نویسد «هر حکمی که از حکومت صادر شود و مبنی بر "صلاح عامه" طایفه باشد و اطاعت آن "بالمساوی" بر افراد طایفه لازم بیاید، آن حکم را قانون می‌گویند». ملکم در ادامه تفاوت دو نوع پادشاهی مطلقه و معتدل [مشروطه] را در نسبت با قانون چنین بیان می‌کند «در هر حکومتی که هم اختیار وضع قانون و هم اختیار اجرای قانون در دست پادشاه است، ترکیب آن حکومت را «سلطنت مطلق» گویند مثل سلطنت روس و عثمانی و در حکومتی که اجرای قانون با پادشاه و وضع قانون با ملت است، ترکیب آن حکومت را "سلطنت معتدل" می‌نامند مثل انگلیس و فرانسه». (میرزا ملکم خان، ۱۳۲۷: ۱۵) بر این اساس باید گفت که قانون خواهی در جنبش‌های اعتراضی این دوره را باید در چنین چهارچوبی در نظر آورده و فهم کرد.

در چهارم ربیع الاول ۱۳۲۴ ق. صدر اعظم که برای اجرای فرامین شاه به هنگام پایان دادن به تحسن معترضین در عبدالعظیم زیر فشار قرار داشت، جلسه‌ای مرکب از وزراء، امرا، اعیان و اشراف به این عنوان که «می‌خواهیم در مملکت تشکیل عدالتخانه شود، چه باید کرد؟» تشکیل داد. امیر بهادر در این جلسه گفت «عدالتخانه و قانون هر چه مقرر می‌شود، باید اراده‌ی شاه را فوق آن قرار داد. باشد که اگر میل مبارک ملوکانه بر چیزی قرار گرفت، چه فرمان یزدان چه فرمان شاه». این سخن به معنای پذیرش ایده‌ی «حاکمیت از طریق قانون» بود که صد البته به معنای «حاکمیت قانون و اعمال قید و بند» بر قدرت پادشاه نبود. (فوکویاما، ۱۳۹۶: ۸۴) در مقابل احتشام السلطنه می‌گوید: «قانون سلب اختیار از تمام مردم می‌نماید؛ منتهی، به جهت شاه تا حدودی که قانون معین می‌دارد، ممضی خواهد بود». گفته‌ی احتشام السلطنه ناظر به حاکمیت قانون در دولت مشروطه بود. سخن ناصرالملک در این گفتگو نیز جالب توجه است. او در میانه‌ی این دو خوانش از دولت قانون، سخن عجیب سومی را مطرح کرده و می‌گوید «حالا برای ایران مجلس شورا لازم ندارد؛ عدالتخانه خوب است». از این گفتگوها می‌توان دریافت که در این زمان مفهوم عدالتخانه در میانه دو خوانش در هاله‌ای از ابهام قرار داشت: عدالتخانه به معنای حاکمیت از طریق قانون و حاکمیت قانون.

۲-۱-خواست مجلس ملتی (دارالشورای کبری)

سید محمد طباطبایی در چنین فضایی برای روشن کردن خواست معترضان مبادرت به ارسال نامه‌ای به صدر اعظم کرد. در بخشی از این نامه تصریح شده بود که «مقصد موعود، تنظیم دیوانخانه نبود. مستدعای ما، تأسیس مجلسی ملتی است به قدر استعداد مملکت و اقتضای زمان». (شریف کاشانی، همان‌جا، ص ۶۲) شاه و اتابک که موافقتی با اعطای مجلس ملتی نداشتند، برای تبعید مخالفان اقداماتی را تدارک دیدند. روز چهارشنبه ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۲۴ ق. مامورین حکومت، بر حاجی شیخ محمد واعظ حمله‌ور شدند و کار به زد و خورد کشیده شد. در این میانه سید عبدالله نامی تیر خورده و کشته شد. معترضین و سیدین طباطبایی و بهبهانی

در مسجد جامع تحصن کردند. عوامل حکومت روز بیستم مسجد را محاصره کردند و از رسیدن آذوقه به متحصنین جلوگیری به عمل آوردند. (همان جا، ص ۶۶ و ۵۷) آخر الامر، علما اعلام داشتند «حالا که سلوک پادشاه و رجال دولت با علمای ملت و رعیت به این مقام رسیده، ما هم قوه‌ی تحمل نداریم. دولت یک امنیت به ما بدهد، می‌رویم عتبات عالیات، پادشاه خود داند با رعایا». (همان جا، ص ۷۸)

با خروج علماء از پایتخت، بحران به اوج خود رسید. بخشی از مردم به رهبری عده‌ای از تجار در باغ سفارت انگلیس متحصن شده (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۷۲) و بدین ترتیب دو مرکز تحصن یکی در قم با شرکت علماء و دیگری در سفارت انگلیس با شرکت تجار و اصناف شکل گرفت. در این زمان، در گفتگویی که بین عین‌الدوله و نمایندگان تجار متحصن در سفارت انگلیس انجام شد، مطالبی بین حاج‌آقا محمد معین‌التجار بوشهری و عین‌الدوله رد و بدل شد که چون حاوی نکات مهمی است آورده می‌شود:

«عین‌الدوله می‌گوید این مردم چه می‌خواهند و چه می‌گویند ... حاج‌آقا محمد معین‌التجار بوشهری می‌گوید... مجلس می‌خواهند. عین‌الدوله می‌گوید ما که قرار مجلس را دادیم. حاج معین می‌گوید آنها مجلس مبعوثان ملی می‌خواهند از آن مجلس‌ها که در تمام دنیا معمول است. عین‌الدوله از شنیدن این سخن بسیار درهم شده سکوت می‌نماید.» (همان جا: ۷۶) در چنین اوضاع و احوالی متحصنین، آخرین درخواست‌های خود را بدین شرح اعلام کردند: «اول، بازگشت علمای اعلام، دوم، برکناری شاهزاده اتابک، سوم، افتتاح دارالشوری، چهارم، قصاص قاتلین شهدای وطن، پنجم، عودت مطرودین [ارشديه و دیگران]». (کسروی، ۱۳۶۷: ۱۱۴) در تعاقب این تحولات، صدر اعظم عین‌الدوله به تاریخ هفتم جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق. استعفا داد و مشیرالدوله به سمت صدرات منصوب شد. پس از مذاکرات با علما در قم و صدور فرمانی از جانب شاه، متحصنین در قم و سفارت انگلیس به تحصن خود پایان دادند. فرمان مذکور توسط شاه، مبنی بر پذیرش درخواست معتز عین یعنی تأسیس عدالتخانه و اعطای مشروطیت، در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق. صادر شد. در بخشی از این فرمان آمده بود «چنان مصمم شدیم که "مجلس شورای ملی"، از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف، به انتخاب طبقات مرقومه"، در دارالخلافة تشکیل و تنظیم شود؛ که در "مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه"، مشاوره و مذاقه‌ی لازم را به عمل آورده و به هیات وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد، اعانت و کمک لازم بنمایند.» (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۸۶)

صدور فرمان پادشاه را می‌توان در حقیقت به‌عنوان نخستین گام در گذار از سلطنت مستقله‌ی قدامی به سلطنت مشروطه تلقی کرد. تشکیل مجلس منتخبان ملت و انتقال حق انحصاری صدور فرامین و قوانین حکومتی از جانب شاه به این مجلس، مهم‌ترین رخداد در مشروطه‌سازی قدرت پادشاه به شمار می‌رود. پس از صدور فرمان مشروطیت، بلافاصله مجلس موقتی با شرکت اعیان، روحانیون و تجار تشکیل شد. مجلس موقتی، با نطق مشیرالدوله که پس از عزل عین‌الدوله به صدارت منصوب شده بود، گشایش یافت. وظیفه اصلی مجلس موقتی تهیه «نظامنامه انتخابات» اولین دوره مجلس شورای ملی بود. (کسروی، ۱۳۶۷: ۱۱۷) از طرف مجلس موقتی، اشخاص مطلعی مانند صنایع‌الدوله، مخبرالدوله، مشیرالممالک و محتشم‌السلطنه مأمور شدند تا بعضی از نظامنامه‌های انتخابات ملل دیگر را ترجمه و جرح و تعدیل کرده و نظامنامه انتخابات را تهیه کنند. این کار طی مدت کوتاهی صورت پذیرفت و متن نهایی برای صحنه شاه به دربار ارسال شد.

این نظامنامه مردم را به شش گروه [طبقه] تقسیم می‌کرد که عبارت بودند از شاهزادگان و قاجاریان، علما و طلبه‌ها، اعیان، تجار، زمینداران و فلاحین و پیشه‌وران که هر گروه به‌طور جداگانه نمایندگان خود را انتخاب می‌کردند. (کسروی، همان جا، ص ۱۶۷) در تعریف هریک از طبقات شش‌گانه، فارغ از سه طبقه اول یعنی شاهزادگان، علما و اعیان، ملاک‌هایی نیز تعیین شده بود. یعنی تجار به طبقه‌ای اطلاق می‌شد که «حجره و تجارت معینی داشته باشند»؛ اصناف باید «از اهل صنف و کار معین صنفی داشته باشند»؛ ملاکین و فلاحین هم «باید صاحب ملکی باشند که هزار تومان قیمت داشته باشد». براساس نظامنامه، این افراد از انتخاب

کردن و انتخاب شدن محروم شدند: «طایفه نسوان، نابالغان، تبعه خارجه، آنها که کمتر از سی سال داشته باشند، مشهورین به فساد، ورشکستگان مالی، مرتکبین قتل و سرقت و مقصرین که به مجازات اسلامی رسیده‌اند». (همان جا) قرار بر آن شد تا انتخابات به صورت طبقاتی انجام شود، هر چند افراد هر طبقه می‌توانستند کسانی را از طبقه دیگر به نمایندگی خود انتخاب کنند. تعداد نمایندگان مجلس ۱۵۶ نفر در نظر گرفته شده بود. از این میان، ۶۰ وکیل به پایتخت اختصاص یافته و بقیه میان ایالات و ولایات تقسیم شده بودند. شصت وکیل تهران به شرح زیر توزیع شدند: شاهزادگان و قاجاریه ۴ تن، علما و طلاب ۴ تن، تجار ۱۰ نفر، ملاکین و فلاحین ۱۰ نفر و پیشه‌وآران ۳۲ نفر.

پس از تهیه نفاذنامه و توشیح آن از جانب مظفردالدین شاه، انتخابات دوره اول مجلس مشروطه، در دهم شعبان ۱۳۲۴ هـ ق آغاز شد. انتخابات تهران بیش از چند روز طول نکشید. فقط شاهزادگان به دلیل مخالفت با اساس مشروطیت از انتخاب نمایندگان خودداری می‌کردند که به انجام با فشار شاه، آنان نیز نمایندگان خود را برگزیدند. (روزنامه مذاکرات مجلس در دوره اول تقنینیه مجلس شورای ملی: ش ۹). با پایان یافتن انتخابات تهران، اولین جلسه مجلس شورای ملی در تاریخ هجدهم شعبان ۱۳۲۴ هـ ق در عمارت گلستان و با حضور مظفردالدین شاه تشکیل شد.

۴-۱- تأسیس جدید: قانون اساسی

نهضت اعتراضی سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ هـ ق را باید "انقلاب قانون اساسی" خواهی قلمداد کرد. لزوم تشکیل مجلس منتخبان ملت، در گام نخست، از این جهت واجد اهمیت بود که انتزاع حق قانون‌گذاری در کشور را از پادشاه بستاند و آن را به نمایندگان ملت واگذار کند. اکنون و در این "لحظه تاریخی" به منظور "تأسیس" نظم جدید، وجود سندی متضمن "قرار داد جدید اجتماعی" بیش و پیش از هر امری دیگری ضروری می‌نمود. بر این اساس با تشکیل مجلس، نمایندگان در نخستین اقدام خود تدوین قانون اساسی، به تعبیر آن زمان "دستور نامه اساسی"، را از دولت درخواست کردند.

طرح قانون اساسی به وسیله همان هیأتی که قبلاً قانون انتخابات و نفاذنامه داخلی مجلس را نوشته بودند، آماده شد. طرح مزبور برای ارائه نظر و تنقیح نهایی به دربار رفت، ولی انجمنی که در دربار برای مطالعه طرح قانون اساسی تشکیل شده بود، دو ایراد اصلی به آن وارد کرد: یکی اختیار مجلس ملی در زمینه قانون‌گذاری و دیگر مصون بودن نمایندگان اولین دوره مجلس از انحلال، در ضمن دربار به تأسیس مجلس سنا اصرار می‌ورزیدند. ولیعهد هم که در این ایام به پایتخت آمد، بود جزء سردسته مخالفین درباری با قانون اساسی قرار داشت. به هر حال به دلیل همین مسائل، دربار در باز فرستادن طرح قانون اساسی به مجلس، مسامحه می‌کرد. (براون، ۱۳۲۸: ۱۳۰) بالاخره بر اثر فشارهای مجلس و سخنرانی‌های تند نمایندگان، دربار مجبور شد تا طرح قانون اساسی را پس از انجام اصلاحاتی به مجلس ارسال کند. طرح قانون اساسی در سه جلسه نهم، یازدهم و سیزدهم ذی‌قعدة ۱۳۲۴ هـ ق در مجلس مورد بحث و انتقاد قرار گرفت. توجه مجلس معطوف به اصلاحاتی بود که توسط دربار در اصل طرح صورت گرفته بود. این اصلاحات عبارت بودند از:

۱. انشای کلیه قوانین با نظر مجلس ملی و سنا متساویاً صورت می‌پذیرد و حال آن‌که در اصل طرح «مختار بودن مجلس در کلیه انشای قوانین» آمده بود.
۲. شاه حق انحلال مجلس و ترخیص نمایندگان را دارد. در حالی که در اصل طرح، بنا به اصرار نمایندگان، موکلین دوره‌ی اول مستثنی شده بودند.^۶

^۶. واقعیت این است که در شناختن حق انفصال، محمدعلی میرزا پافشاری داشت.

۳. در اصل یازدهم طرح پیشنهادی آمده بود که نمایندگان مجلس سوگند می‌خورند که نسبت به متبوع و معظم خود اعلیحضرت شاهنشاهی راستگو و صادق باشند، نسبت به اساس سلطنت خیانت نکنند. این عبارت از سوی مجلس مورد اعتراض واقع شد و بدین ترتیب اصلاح گردید که «مادامی که دولت علیه و پادشاه متبوع ما با مقتضیات این نظامنامه همراهی و مساعدت داشته و از اساس مجلس را تقویت فرمایند، ما نیز نسبت به سلطنت اعلیحضرت خیانت ننموده و نسبت به متبوع معظم خود، صادق و راستگو باشیم.»

موارد اختلاف میان دربار و مجلس ملی را باید ناشی از تلاش دو نیروی «استبداد» و «مشروطه» دانست. مستبدان می‌کوشیدند تا بنیان اساسی به‌گونه‌ای تنظیم شود که، اولاً، از قدرت و اختیارات مطلق شاه کاسته نشود و، ثانیاً، مجلس ملی تنها مرجع قانونگذاری نباشد و با تشکیل مجلس سنا، مستبدان نیز در نظام نوین از جایگاه ساختاری محکمی برخوردار باشند. (روزنامه مذاکرات مجلس در دوره اول، تبیینیه مجلس شورای ملی: ش ۱۷-۱۶، کسروی، ۱۳۶۷: ۱۸۷، ملک‌زاده، ۱۳۵۷: ۴۰۹ - ۴۰۸). اما مشروطه‌خواهان تلاش می‌کردند قانون اساسی به‌گونه‌ای تدوین شود که آزادی‌ها و حقوق ملت به رسمیت شناخته شود و مجلس ملی به عنوان تنها مرجع قانونگذاری عمل کند، بدون آنکه جایگاه ساختاری و قانونی مستبدان در نظام نوین تثبیت گردد.

سرانجام، در تاریخ چهاردهم ذی‌العقده ۱۳۱۴ ق، اولین قانون اساسی مشروطه که دارای پنجاه و یک اصل بود توسط مظفردالدین شاه توشیح شد. در این قانون اساسی، قوانین مربوط به نحوه تشکیل، اعضاء، حدود وظایف و اختیارات مجلس شورای ملی و مجلس سنا، مورد توجه قرار گرفته بود و در مورد بسیاری از موضوعات دیگر مانند حدود اختیارات شاه، تکلیف قوای سه‌گانه کشور و ... سخنی به میان نیامده بود. با این حال، در اصول یازدهم تا بیست و یکم، اختیارات پادشاه در حوزه قانونگذاری به صراحت در اختیار نمایندگان ملت گذاشته شده بود. مهمترین این اختیارات بدین شرح بود: کلیه قوانینی که برای تشیید [بنا کردن] مبانی دولت و سلطنت و انتظام امور مملکتی و اساس وزارتخانه‌ها لازم است، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد (اصل ۱۶)؛ تسویه امور مالیه جرح و تعدیل بودجه، تغییر در وضع مالیات‌ها و رد و قبول در عوض و تروعات همچنان ممیزی‌های جدیدی که از طرف دولت اقدام خواهد شد، مورد تصویب مجلس خواهند بود (اصل ۱۸)؛ مواردی که قسمتی از عایدات یا دارایی دولت و مملکت منتقل یا فروخته می‌شود یا تغییری در حدود و ثغور مملکت، لزوم پیدا می‌کند، به تصویب مجلس شورای ملی خواهد رسید (اصل ۲۲)؛ بدون تصویب مجلس شورای ملی امتیاز تشکیل کمپانی و شرکت‌های عمومی از هر قبیل را به هر عنوان از طرف دولت داده نخواهد شد (اصل ۲۳)؛ استقراض دولتی به هر عنوان که باشد خواه از داخله خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود (اصل ۲۵)؛ مجلس در هر حال نقضی در قوانین یا مسامحه در اجرای آن ملاحظه کند به وزیر مسئول در آن کار اخطار خواهد کرد. وزیر مزبور باید توضیحات لازمه را بدهد (اصل ۲۷)؛ اعضای مجلس شورای ملی باید رد یا قبول مطالب را صریح و واضح اظهار بدارند و احدی حق ندارد ایشان را تحریض یا تهدیدی در دادن رأی خود نماید، اظهار رد و قبول اعضای مجلس باید به شیوه‌ای باشد که روزنامه‌نویس و تماشاچی هم بتواند ادراک کند، یعنی باید آن اظهار به علامات ظاهری باشد، از قبیل اوراق کبر و سفید و امثال آن (اصل ۳۸).

آنچه از مفاد اصول قانون اساسی مستفاد می‌شود، این امر است که مجلس ملی عهده‌دار اداره کشور و مسئول واقعی شمرده شده است. کلیه قوانین مملکتی اعم از قوانین مالیاتی، سیاسی، اقتصادی به عهده مجلس گذاشته شده بود، همچنان که استقراض دولتی و تشکیل کمپانی و شرکت‌های عمومی نیز با تصویب مجلس ممکن می‌شد. به عبارت دیگر حدود اختیارات مجلس به‌گونه‌ای تنظیم شده بود که دولت نتواند بدون جلب نظر آن تصمیم کلیدی و مهمی را اتخاذ کند.

۵-۱- متمم و منازعه بر سر اختیارات پادشاه

مظفرالدین شاه قاجار چند روز پس از امضای قانون اساسی در ذیقعدة ۱۳۲۴ق بدرود حیات گفت و فرزند وی محمدعلی میرزا در ذیحجة همان سال تاجگذاری کرد و دوران پادشاهی وی رسماً آغاز شد. در واقع این انتقال قدرت، آغاز مرحله‌ای بود که در آن هنوز ساختار حقوقی مشروطه تثبیت نشده و ذهنیت سیاسی سلطنت مطلقه در برابر نظم جدید پارلمانی مقاومت می‌کرد. اولین تقابل میان محمدعلی شاه با نمایندگان مجلس زمانی روی داد که او در ابتدای سلطنتش سعی کرد اعتبار حقوقی فرمان مشروطیت را با این برهان که مظفرالدین شاه دستخط مشروطیت را در بیماری و ناهوشیاری امضا کرده، مورد تهدید قرار دهد. در همین ارتباط محمدعلی شاه توسط عمویش کامران میرزا نامه‌ی خیلی محرمانه‌ای به دکتر خلیل خان اعلم‌الدوله، پزشک مظفرالدین شاه نوشت و از وی خواست که به صراحت بنویسد که «امضای شاه پدرمان در روزهای آخر حیات مخدوش است و در حال عادی نبودند تا حقیقت مکشوف شود و این خدمت بزرگ شما منظور خواهد بود». دکتر اعلم‌الدوله که خود از طرفداران مشروطه بود، زیر بار نرفت، اگرچه محمدعلی شاه بارها و بارها وی را برای تصدیق نظر خودش تحت فشار قرار داد. محمدعلی شاه در جریان تاجگذاری خود نیز نمایندگان مجلس را دعوت نکرد و به قول کسروی «صنیع‌الدوله و سعدالدوله را به نام اعیانی خوانده و به نام نمایندگی مجلس هیچ‌کس را نخوانده بودند. از همین جا سهش محمدعلی میرزا درباره‌ی مشروطه و مجلس نمودار می‌شد». (کسروی، ۱۳۶۲: ۱۴۵)

این نوع رفتارها نشان می‌دهد که سلطنت جدید در آغاز کار، هنوز مشروطه را به‌عنوان یک محدودکننده حقوقی قدرت خود به رسمیت نشناخته بود و در نتیجه تضاد میان «مشروعیت سنتی سلطنت» و «مشروعیت قانونی مجلس» به تدریج آشکار شد. نمایندگان مجلس با این برخوردهایی که از جانب شاه و اطرافیانش ظهور کرد، دریافتند که بر سر حقوق اساسی ملت، باید شاه و اطرافیانش را تحت فشار قرار دهند. از همین رو مجلس از وزیر دارایی، ناصرالملک، خواست تا جهت ادای پاره‌ای توضیحات به مجلس بیاید. اما وزرا معتقد بودند که در این باره نظر صریحی در قانون اساسی وجود ندارد و به این وسیله از آمدن به مجلس خودداری می‌کردند. فشارهای مجلس بالاخره دولت را مجبور کرد تا ناصرالملک را جهت ادای توضیحات به مجلس بفرستد. ناصرالملک در برابر سؤال سعدالدوله که مسأله‌ی مسیو نوز و مسئولیت وی را پرسیده بود، این پاسخ را داد که «مطلبی که راجع به من باشد، در جوابش حاضرم». مجلسیان از این پاسخ برآشفتنند و لذا نامه‌ای را به صدراعظم نوشتند که «وزیران را به مجلس بشناسان و زمینه کار و اندازه پاسخ‌دهی هر یکی را روشن گردان». (همان: ۲۰۷)

در این مرحله می‌توان مشاهده کرد که یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظام جدید، ابهام حقوقی در حدود مسئولیت قوه مجریه در برابر مجلس بود؛ ابهامی که عملاً به منازعه‌ای اساسی تبدیل شد. کشمکش مجلس و حکومتی که حاضر نبود حقوق اساسی ملت را به رسمیت بشناسند، بالا گرفت و سرانجام دولت ضمن معرفی هیأت وزیران دولت جدید «نظامنامه مجلس سنا» و «امتیازنامه بانک ملی» را نیز برای تصویب به مجلس تقدیم کرد. در جریان مذاکرات مجلس با نماینده‌ی درات معلوم شد که محمدعلی شاه قصد پذیرفتن مجلس را ندارد. در همین زمان، نمایندگان آذربایجان با مشیرالدوله صدراعظم ملاقات کردند و «مستشارالدوله از وی سؤال کرد که فرمانی که به ملت داده شده است، مشروطیت است یا غیر آن؟ مشیرالدوله گفت: نه، مستشارالدوله گفت: پس دولت آب در گوش ما کرده است». (مخبرالسلطنه، ۱۳۶۲: ۱۷۸) انتشار این اخبار، عکس‌العمل بدی در بین مشروطه‌خواهان داشت. به خصوص در تبریز شورشی عظیم به پا شد. اعتراض در پایتخت هم صورت پذیرفت. مردم تهران در صحن مجلس گرد آمده بودند و حمایت خود را از مجلس اعلام می‌داشتند. در رشت نیز جنبش‌هایی به طرفداری از مجلس برپا شد. در این میان مذاکرات فراوانی بین نمایندگان دولت و مجلسیان انجام گرفت که در تمامی آن‌ها نمایندگان دولت از پذیرفتن «مشروطه» خودداری می‌کردند. محمدعلی شاه که انتظار این مقاومت گسترده را از سوی مردم نداشت، به ناچار عقب‌نشینی کرد و با امضای فرمانی «مشروطه بودن» رژیم سیاسی کشور را مورد تأکید قرار داد و درخواست‌های دیگر مانند عزل مسیو نوز را نیز پذیرفت. (کسروی، ۱۳۶۲: ۲۲۵) این عقب‌نشینی نشان‌دهنده این است که در این مقطع، قدرت سیاسی هنوز کاملاً تثبیت نشده و میزان موفقیت هر یک از طرفین در

گرو فشار اجتماعی و سیاسی مستقیم بوده است، نه صرفاً قواعد حقوقی تثبیت شده. این رویارویی آغازین، دو نتیجه در برداشت که توجه به آن‌ها بسیار مهم است: اول آن که، مجلسیان دریافته‌اند که شاه چندان قائل به مشروطیت نیست و تمامی تلاش خود را برای رویارویی با آنان به کار خواهد برد. دوم آن که، آن‌ها بر کاستی‌های قانون اساسی واقف شدند. به هر حال، برای رفع نواقص و تکمیل قانون اساسی، قرار شد تا کمیسیونی مرکب از سعدالدوله، حاج امین‌الضرب، حاج سید نصرالله تقوی، محقق‌الدوله، صدیق حضرت، میرزا صادق‌خان مستشارالدوله و تقی‌زاده تشکیل شود. آن‌ها موظف شدند متمم قانون اساسی را تهیه کنند. (ناظم‌الاسلام کرمانی، بخش اول، ۱۳۶۲. ۶۱۳) کار این کمیسیون سه ماه به طول انجامید و سرانجام پس از مطالعه و دقت فراوان، مجموعه مواد متمم قانون اساسی تدوین و برای تصویب به مجلس تقدیم شد. (همان جا، ضمائم)

در واقع تدوین متمم قانون اساسی را می‌توان نقطه‌ای دانست که در آن تلاش شد این تعارض میان سلطنت و مجلس از سطح کشمکش سیاسی به سطح تنظیم حقوقی قدرت منتقل شود و ساختار جدیدی از توزیع اقتدار سیاسی ایجاد شود. نکته بسیار مهم و محوری که در تحلیل متمم قانون اساسی باید مدنظر قرار داشت، این نکته است که جوهر متمم قانون اساسی، به قول آدمیت، مسأله «توزیع و تنظیم قدرت سیاسی» بود و بر این اساس، فلسفه سیاسی مشروطه پارلمانی که در متمم قانون اساسی پیشنهاد شده بود، حکومت انتخابی بود. در متمم قانون اساسی، روابط سلطنت با دستگاه قانون‌گذاری و اجرایی قانون تا حدود زیادی مشخص شده بود. در واقع تفکیک حکومت از سلطنت، گویای متمم قانون اساسی بود. زیرا در متمم تصریح شده بود که «قوای مملکت ناشی از ملت است». بر این اساس است که می‌توان بر تفاوت جمهوری سلطنت مشروطه در نظم جدید با سلطنت مستقله‌ی قدمایی تأکید ورزید، زیرا در نظام جدید، قوای مملکت از «ملت» ناشی می‌شود و نه از شخص سلطان. بنابراین در سطح نظری، این تحول به معنای گذار از حاکمیت فردی به حاکمیت ملت و کاهش جایگاه سلطنت از یک نهاد تصمیم‌گیر به یک نهاد نمادین و محدود شده در چارچوب قانون اساسی بود.

علاوه بر این، همان‌گونه که در اصل بیست‌وهشتم متمم تصریح شده بود، قوای ثلاثه شامل مقننه، قضائیه و اجرائیه همواره «از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود». مفاد این اصل نیز یکی از مبانی اساسی سلطنت مشروطه را بیان می‌کرد؛ بدین معنا که اختیاراتی که در نظام سلطنت مستقله قدمایی به‌طور کامل در اختیار شخص پادشاه قرار داشت، می‌بایست میان قوای سه‌گانه تفکیک و توزیع شود. اصل مهم دیگر متمم در زمینه مشروط‌سازی قدرت سلطان، ناظر به منشأ حق سلطنت بود که مطابق اصل سی‌وپنجم، آن را «ودیع‌ای از طرف ملت به شخص پادشاه» می‌دانست. در صورتی که این حق در سلطنت مستقله قدمایی از جانب خدا به سلطان تفویض می‌شد. در اصل سی و نهم نیز بر این معنا تأکید شده و در تسلسل منطق حقوقی تصریح شده بود که «هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمی‌تواند جلوس کند، مگر این که قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیأت وزرا سوگند بخورد که نگهبان قانون اساسی باشد و برطبق آن سلطنت نماید.» تعیین تکلیف نهایی جایگاه حدود اختیارات پادشاه و مشروط [محدود] سازی قدرت وی با تصویب اصل چهل و چهارم صورت گرفت و به وضوح بر تفکیک «سلطنت» از «حکومت» تأکید شد. در این اصل آمده بود که «شخص پادشاه از مسئولیت مبری است، و وزیر دولت در هرگونه امور مسئول مجلس هستند». قابل ذکر است که وقتی احتشام‌السلطنه رئیس مجلس وقت، متمم را برای تصویب و توشیح محمدعلی شاه به او داد، شاه با کمال تعجب از وی پرسید «چطور من مسؤولیتی ندارم؟ من بایستی رعایای خود را مثل شبانی که گوسفندان را هدایت و نگهداری می‌کند، سرپرستی کنم. رئیس مجلس توضیح داد که قانون اساسی، حدود اختیارات پادشاه را معین کرده است.» (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۲: ۶۱۱ - ۶۱۲) این پرسش شاه نشان‌دهنده شکاف عمیق میان درک سنتی از سلطنت و منطق جدید قانون اساسی است که در آن، مسئولیت‌پذیری از شخص شاه حذف و به نهادهای پاسخگو منتقل شده بود.

در پی این تحولات کابینه مشیرالدوله که دیگر تاب مقاومت در برابر کشمکش «سلطنت» و «مجلس» را نداشت، در ششم صفر ۱۳۲۵ق استعفا کرد. در همین زمان، گفت و گوی آمدن میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم، امین السلطان، از سوی هواخواهان وی و بعضی عناصر درباری و اطرافیان محمدعلی شاه به میان آمد. دولت‌آبادی دو تن از رجال سیاسی آن روز را به عنوان هواخواهان امین السلطان و تلاشگران بازگشت وی، نام می‌برد. یکی مهدی‌قلی خان مخبر السلطنه و دیگری حاجی حسین آقا امین‌الضرب. او همچنین آقا سیدعبدالله بهبهانی را نیز همراه اینان می‌داند. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۱۸) محمدعلی شاه و اطرافیان وی که در پی شکست مرحله اول به دنبال راهی برای مقابله با مجلس ملی می‌گشتند، امین السلطان را که روزگاری صدراعظم پدر بزرگ مستبد او، یعنی ناصرالدین شاه بود، بهترین عنصر برای این نبرد یافتند. به این ترتیب به امین السلطان که در این زمان در خارج از کشور به سر می‌برد، دستور بازگشت به ایران داده شد.

توانایی امین السلطان در اداره امور کشور، در مجموع، اکثریت مجلس را قانع کرد که شاید با حضور این صدراعظم کارگشته، هم اوضاع آشفته کشور سامان باید و هم کوشش‌های محمدعلی شاه علیه مشروطه با تدبیری مهار شود. به هر حال پس از رأی‌گیری، مجلس با اکثریت ۷۷ رأی موافق در برابر ۴ رأی مخالف و ۹ رأی ممتنع، با آمدن امین السلطان موافقت کرد. امین السلطان در بدو ورود به پایتخت یک سره به دربار رفت و پس از مذاکره با شاه پست ریاست وزرایی را پذیرفت. (کسروی، ۱۳۶۲: ۲۵۵) امین السلطان در نخستین اقدام به همراه کابینه خود به مجلس آمد و در سخنرانی‌اش، حمایت دولت را از مشروطه و مجلس شورا بیان داشت و تعهد کرد تا تمامی تلاش خود را مصروف تحکیم بنای مشروطیت کند. وی در بخشی از نطق خود خطاب به نمایندگان گفت: «ما هم که وزرا هستیم، معاهده نمودیم که با اساس این کدستی توسیون همراه باشیم و احکام او را اجرا داریم.» (مذاکرات مجلس، دوره اول تقنینیه، جلسه مورخ ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵)

امین السلطان که در کشمکش میان محمد علی شاه و مجلس و تشکل‌های سیاسی گیر افتاده بود، اقداماتی را برای بهبود روابط دربار و مجلس به عمل آورد؛ ولی به ناگاه توسط یکی از اعضای جریان رادیکال انجمن سیاسی در مقابل مجلس کشته شد. یحیی دولت‌آبادی روایت کرده است، امین السلطان به دست «عباس آقای» سراف تبریزی، که جزو انجمن فداییان بود، کشته شده است. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۲: ۱۴۲) قتل امین السلطان، حادثه مهمی در این زمان بود. خشونت به عنوان ابزار سیاسی خودنمایی کرد و دولت و دربار به هراس افتادند. البته قرائنی در دست است که شخص محمدعلی شاه از قتل اتابک چندنان ناراحت به نظر نمی‌رسید. (همان‌جا: ۱۴۵)؛ آن هم به این دلیل که انحلال دولت وی را که به نحوی سعی در حفظ مجلس و سلطنت داشت، نقطه پایان روش مسالمت‌آمیز با مجلس می‌پنداشت. در همین زمان رهبری مجلس تغییر کرد و به جای صنیع‌الدوله، احتشام السلطنه به ریاست انتخاب شد. شاه برای رئیس‌الوزرایی از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله دعوت کرد اما وی نپذیرفت. سراغ ناصرالملک، فرستاد؛ او هم از قبول ریاست دولت استنکاف کرد. یک هفته‌ای بدون هیأت دولت گذشت و سرانجام مشیرالسلطنه به ریاست وزرا انتخاب شد. مجلس پس از بروز مناقشاتی با مشیرالدوله عزم خود را برای کنار گذاشتن کابینه جزم کرد و احتشام السلطنه از شاه خواست که کابینه را تغییر دهد. سرانجام با اصرار احتشام السلطنه، ناصرالملک در ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ق. ریاست وزرایی را پذیرفت. (احتشام السلطنه، ۱۳۶۲: ۶۲۵) در همین زمان بر اثر فشار مجلس و نیروهای مشروطه‌خواه، متمم قانون اساسی به توشیح محمدعلی شاه رسید. شاه به مجلس آمد و سوگند وفاداری خورد و ظاهراً تفاهمی میان مجلس و دربار پدید آمد. (همان‌جا: ۶۱۴) در مجموع، این روند نشان می‌دهد که تثبیت نظام مشروطه نه یک فرایند خطی و آرام، بلکه نتیجه مجموعه‌ای از کشمکش‌های حقوقی، سیاسی و اجتماعی بود که در آن، محدودسازی قدرت سلطنت همواره با مقاومت و بازتفسیر همراه می‌شد.

۲- معضله‌ی حقوق اساسی در فرایند مشروط‌سازی قدرت پادشاه

۲-۱- ایده‌ی حقوق ملت

برای نخستین بار، گفتگو درباره‌ی «حقوق ملت» در ایران خود را در رسائل دوره‌ی ناصری آشکار ساخت. در ابتدا میرزا ملکم خان در قانون اساسی پیشنهادی خود در رساله «تنظیمات» به وجوهی از آن پرداخت. وی در بند سوم از قانون اساسی پیشنهادی خود، عنوانی را با نام «قانون سیم بر حقوق ملت» قرار داد. این قسمت شامل هشت فقره و بدین قرار بود: «قانون در کل ممالک ایران در حق جمیع افراد رعایای ایران "حکم مساوی" دارد؛ هیچ شغلی و هیچ منصب دیوانی موروثی نیست؛ آحاد رعایای ایران جمیعاً در مناصب دیوانی "حق مساوی" دارند؛ از رعایای ایران هیچ چیز نمی‌توان گرفت مگر به "حکم قانون"؛ هیچیک از رعایای ایران را نمی‌توان حبس کرد مگر به حکم قانون؛ دخول جبری در مسکن هیچ رعیت ایران جایز نخواهد بود مگر به حکم قانون؛ "عقاید اهل ایران آزاد" خواهد بود؛ و در ایالت هر ساله به حکم قانون مخصوص گرفته می‌شود.» (ملکم، رسایل، ص ۲۶) در این قانون اساسی پیشنهادی که حدود نیم قرن پیش از مشروطه تدوین شده بود، چندین «حقوق» اساسی برای رعایای ایران مورد تأکید قرار گرفته بود که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بود از مساوات در برابر قانون و آزادی عقیده.

میرزا یوسف مستشارالدوله حدود بیست و اندی سال بعد از رساله تنظیمات میرزا ملکم خان، با تألیف رساله «یک کلمه» گام مهم بعدی را در توصیف حقوق ملت در نظام جدید سیاسی مغرب زمین برداشت. این رساله که در اصل ترجمه و تالیفی از مقدمه قانون اساسی ۱۷۸۹م. انقلاب فرانسه بود، به صورتی مشروط و ناطق به محدودیت‌های وضعیت خاص ایران، موضوع حقوق ملت را صورت بندی کرده بود. وی پس از تأکید بر نظم قانون بنیاد، به سراغ ترجمه‌ی مقدمه قانون اساسی فرانسه و تطبیق آن با مبانی اسلام رفت. مستشارالدوله در رساله‌ی مذکور، ذیل فصل «در حقوق عامه فرانسه» به توضیح «اصول کبیره‌ی اساسیه‌ی فرانسه» در بیست و یک فصل پرداخت. در میان این اصول، شماری ناظر بر حقوق اساسی ملت بود که عبارت بودند از "مساوات" در محاکمات در اجرای قانون؛ "حریت" [آزادی] شخصی؛ امنیت فردی؛ آزادی تشکیل تشکلهای و احزاب؛ آزادی سیاسی؛ عدم شکنجه و تعذیب و آزادی شغل. (مستشارالدوله، ۱۳۲۷.ق: ص ۱۱۸-۲۰) در فاصله این سال‌ها تا وقوع نهضت مشروطیت، درباره‌ی ایده‌ی حقوق ملت، اندیشه‌های دیگری نیز از جانب برخی از منورالفکران در قالب رساله و مقالات منتشر در جراید آن روزگار به رشته‌ی تحریر درآمد. مشروطیت رخداد مهمی بود که شرایط را برای تأسیس قرارداد جدید اجتماعی فراهم آورد و در جریان تدوین متمم قانون اساسی بود که «حقوق ملت» به مثابه بخشی از سند قرارداد جدید اجتماعی رسمیت یافت. «این بنیان‌گذار» در قانون اساسی مشروطه‌ی پارلمانی، سمت «مرجعیت» یافت. این امر بدان معناست که ملت در جایگاه بنیانگذار و مؤسس نظم جدید سیاسی قرار می‌گیرد و از این رهگذر می‌توان گفت که ملت بنیان‌گذار، چنان‌چه در قانون اساسی مشروطیت از این حیث برخوردار شده است، موقعیت مرجعیت در برقراری نظم را به دست می‌آورد. اولین «حق» از جمله حقوق ملت بنیان‌گذار در قرارداد جدید اجتماعی، حق «تأسیس» نظم بود که در قالب حق قانون‌گذاری در قانون اساسی رسمیت پیدا کرد. این حق در متمم به گونه‌ای تثبیت شد که مرجعیت مطلق پیشین که در آن پادشاه مالک‌الرقاب و صاحب حق الهی بود را نسخ کرد و ملت را در جایگاه مرجعیت تامه‌ی سیاسی قرار داد.

۲-۲- نوع شناسی ایده‌های موافق و مخالف حقوق ملت

اکنون زمان آن رسیده بود که ملت بنیان‌گذار، حقوق شهروندی و صاحب خانگی خود را نیز معین و تثبیت گردانند. اما برقراری این بخش از حقوق ملت در عمل با چالش‌های سخت و دشواری روبرو شد. در یک طبقه‌بندی کلان، می‌توان ایده‌های معطوف به حقوق

ملت [حقوق اساسی] را در چند گونه از یکدیگر تفکیک کرد: طرفداران روایت لیبرالی از حقوق ملت؛ مخالفان سنت‌گرای حقوق ملت؛ طرفداران سوسیال‌دموکرات حقوق ملت؛ و در نهایت، قائلان به حقوق ملت مشروط به حدود شرعی.

۱-۲-۲- ایده لیبرالی

روایت لیبرالی از حقوق ملت در آثار گوناگونی که منورالفکران این دوره به رشته ی تحریر درآورده‌اند، بازتاب یافته است. محمد علی فروغی در رساله‌ی «حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دولت»، که همان اوان مشروطیت تدوین شده بود، یکی از مهم‌ترین شارحین این روایت غلبه‌دهنده می‌شود. باید توجه داشت که فروغی در این رساله، اصول مشروطه‌ی پارلمانی و حقوق و آزادی‌های مدنی شهروندان را از طریق ترجمه و تألیف منابع فرنگی که در اختیار داشته است، تدوین کرده و از این جهت مبدع و نظریه پرداز «تأسیس» در معنای دقیق آن به حساب نمی‌آید. همچنین وی در این رساله چهارچوب حقوقی نظام دموکراسی پارلمانی را به تصویر می‌کشد که تا حدود زیادی برگرفته از نوعی قرائت لیبرال دموکراسی غربی است.^۷

فروغی بحث خود را در این رساله با تعریف حقوق اساسی آغاز کرده و چنین می‌گوید «علم حقوق که در معنی دانش سیاست مدن باشد، الزم و اهم فنون است»، زیرا که بدون دانستن این علم و فن، احدی به درستی از عهده رتق و فتق امور مملکت برنیاید و پیشرفتی چنان که باید و شاید ننماید. چون کار ملک و ملت مختل ماند، کار دنیا بی‌سامان خواهد بود و اختلال کار این جهان، البته اسباب اغتشاش کار جهان دیگر خوانند شد. حقوق داخلی عمومی چند شعبه است که شعبه اول آن اساس دولت را معین می‌کند و حدود آن را تحدید می‌نماید. این شعبه را حقوق اساسی *Droit Constitutionnel* می‌گویند. به عبارت آخری حقوق اساسی با قانون اساسی شعبه‌ایست از حقوق داخلی که شکل دولت و اعضاء رئیسه آن را تعیین می‌کند و اندازه اختیارات ایشان را نسبت به افراد ناس معلوم می‌نماید.» (فروغی به نقل از رسایل مشروطه، غلامحسین زرگری نژاد، ۱۳۸۷: ۷۸۲) وی در ادامه به نسبت دولت مشروطه و حقوق اساسی پرداخته و می‌گوید «اکنون باید دانست که ترتیبات سابق الذکر برای مشروطه بودن دولت کفایت نمی‌کند؛ و شرط دیگر هم لازم است به این معنی که دولت نباید مختار باشد که هر قسم قانونی می‌خواهد وضع کند و باید مقید به بعضی قیود و حدود باشد.» وی در توضیح این قیود تصریح می‌کند که «افراد ناس بالفطره و بالطبع بعضی حقوق عمومی دارند که دولت باید آنها را رعایت کند به طوری که وضع قوانین و اجرای آنها منافی حقوق مزبور نشود، زیرا که بنای دولت برای حفظ همین حقوق نهاده شده و اگر غیر از این کند از وظیفه خود خارج و متعدی شده است. پس هیچ قانونی صحیح و موافق عدالت نخواهد بود، مگر این که منافی حقوق افراد ملت نباشد و حدی برای رعایت حقوق افراد نمی‌توان تصور کرد مگر به سبب دو امر، یکی این که اجرای حق یک نفر مضر و منافی اجرای حق دیگری نباشد و دیگری این که در بعضی مواقع نفع عموم، مقدم بر نفع خصوص است.» (همان‌جا: ۸۳۰)

او بر این اساس، حقوق عمومی ملت را تحت دو عنوان آزادی‌های مدنی و مساوات معلوم می‌دارد. وی در بیان معنای آزادی می‌گوید که «شخص اختیار داشته باشد هر کاری را که میل داشته باشد بکند به شرط آن که ضرری به دیگران وارد نیارد. حدود و قیود مذکور به توسط قوانین معین می‌شود و قانون نباید منع کند، مگر آنچه را که واقعاً برای هیأت اجتماعی مضر باشد و هیچ کس نباید دیگری را به ارتکاب عملی که به موجب قانون ممنوع است مجبور نماید. نباید تصور کرد که قید قانون مردم را از آزادی محروم می‌نماید، بلکه وجود قانون برای حصول آزادی لازم است.» به گفته ی وی حصول آزادی برای ملت «موقوف به داشتن بعضی

^۷ - تقریباً همزمان با رساله محمد علی فروغی رساله‌ی دیگری نیز کم و بیش با همین مضمون و جهت‌گیری لیبرالی توسط میرزا منصور خان منصورالسلطنه منتشر شد که برای جلوگیری از تکرار در متن صرفاً به رساله فروغی استناد می‌شود. برای اطلاع بیشتر از محتوای رساله نگاه کنید به: میرزا منصور خان منصورالسلطنه، حقوق اساسی یا اصول مشروطه، ناشر مولف، تهران ۱۳۲۷ق..

اختیارات است» و اصول آن عبارتست از «اختیار نفس، اختیار مال، اختیار منزل، اختیار کار و پیشه، اختیار عقاید، اختیار طبع و اظهار افکار، اختیار اجتماع و تشکیل انجمن، اختیار تعلیم و تعلم و تربیت، اختیار عرض». (همان جا: ۸۳۱) در این رساله درباره‌ی آزادی عقیده گفته شده است که هر فردی قادر باشد «هر نوع عقیده در امور سیاسی و دینی و غیرها داشته باشد» و مهم‌تر آن که «بتواند آنها را اظهار کند و کسی حق نداشته باشد متعرض او شود یا او را مجبور به قبول عقیده دیگر نماید یا بعضی حقوق را از او سلب کند». فروغی در ادامه تصریح می‌کند که لازمه وجود آزادی عقیده این است که «شخص هر دین و مذهبی که دارد، بتواند بدان عمل کند و کسی حق ممانعت نداشته باشد». (همان جا، ص ۸۳۵) وی در بیان اشکال دیگر آزادی‌های مدنی، به آزادی نشر اشاره کرده و آن را «یکی از حقوق شریفه انسان» می‌داند که علاوه بر مطلوبیت بالذات، از آن نظر که برای حفظ سایر حقوق، اهمیت اساسی دارد، بسیار جدی تلقی می‌کند. زیرا به گفته‌ی او «اگر انسان بتواند افکار خود را اظهار کند و مطالب خویش را به طبع برساند هرگاه حقوق و اختیارات او پایمال شد به توسط تقریر و تحریر و اوراق مطبوعه شکایت می‌کند و مطالبه حقوق خویش را می‌نماید.» (همان جا: ۸۳۶)

وی در ادامه‌ی حقوق اساسی ملت به بنیاد دوم تحت عنوان «مساوات» می‌پردازد. او در توضیح اصل اساسی مساوات می‌گوید که مقصود از آن «یکسان بودن حقوق عموم ناس است» یعنی این که «قانون درباره همه کس یکسان باشد و برای هیچ کس استثنا و مزیت قرار داده نشود و اگر هم تفریقاتی در میان مردم گذاشته شود، محض مصلحت و خیر عموم باشد». فروغی برای معلوم داشتن مساوات در معنای برابری در ادامه تصریح می‌کند که «مساوات حقوق غیر از مساوات احوال است و این نوع مساوات صورت گرفتن نیست. زیرا که مردم بالفطره و بالطبع از حیث قوه توانایی و قابلیت و اخلاق و خیالات تفاوت دارند و این اختلافات ناچار منجر به اختلاف احوال می‌شود». بر این اساس، او مساوات حقوق را در چهار شعبه یعنی مساوات در مقابل قانون، مساوات در مقابل محاکم عدلیه، مساوات در مشاغل و مناصب، مساوات در مالیات از یکدیگر متمایز می‌کند. (همان جا: ۸۴۰)

۲-۲-۲- مخالفتان سنت‌گرا

گزارش‌های تاریخی بیانگر این امر است که برخی از روحانیان صاحب نام به هنگام طرح و تصویب مواد مربوط به حق ملت، خصوصاً دو عنوان آزادی و مساوات در کمیسیون مخصوص تدوین متمم، به مخالفت با آن پرداخته و مناد این اصول را با مبانی اسلام متعارض دانستند. این امر، مهم‌ترین چالشی بود که علاوه بر کشمکش‌های سیاسی، درگیری‌های خونباری را نیز به دنبال آورد. دو اصل برابری یا مساوات آحاد ملت در برابر قانون و آزادی‌های مدنی، بیش‌ترین منازعات فکری و سیاسی را به خود اختصاص داد. گروهی از روحانیان به رهبری شیخ فضل‌الله نوری، از علمای صاحب نام پایتخت، تحت عنوان «مسئله‌خواهی» به مخالفت با تصویب این اصل پرداختند. در خوانش مشروعه‌خواهان، مقصود از اصل مساوات نه برابری در برابر قانون، بلکه برابری حقوقی قلمداد می‌شد؛ از این رو، پذیرش چنین اصلی را در مبنای آشکار با مبانی دین اسلام می‌دانستند. برای اطلاع از جوهر منازعات فکری مخالفان حقوق ملت بر اساس روایت مدرنیته سیاسی، در اینجا، دو رساله و روزنامه شیخ فضل‌الله نوری، مبنای بررسی و تحلیل قرار داده شده است.

یکی از مهم‌ترین نقدها بر مشروطیت و دو اصل بنیادین «مساوات» و «آزادی» به‌مثابه حقوق اساسی ملت، از منظر مشروعه‌خواهی در رساله‌ی «تذکره الغافل و ارشاد الجاهل» منسوب به شیخ فضل‌الله نوری صورت‌بندی و بیان شده است. مدعی نویسنده رساله بر این چند مبنا استوار شده است: اول آن که، «قانون‌گذاری» به دلایل متقن شرعی «حصر در حدود الهی و شرعی است و هرگونه جعل و انشاء قانون خارج از حدود شرعی توسط افراد بشر، نافی خاتمیت و به حکم قانون الهی کفر است». دوم این که، تأسیس نهاد مجلس شورای ملی به منظور تدوین قوانین جاریه‌ی مملکت خلاف شرع است. به گفته او «این دارالشوری که مردم

خواستند منعقدش نمایند و از روی موافقت باطباع با اکثریت آرا تعیین قانون کنند. اگر مقصودشان جعل قانون جدید بود، چنان که این هیأت را مقننه می خواندند، بی اشکال تصدیق به صحت آن منافات با اقرار نبوت و خاتمیت و کمال دین داشت؛ و اگر مقصود جعل ترتیب قانون موافق شرع بود، اولاً آن که ابداً ربطی به آن جماعت نداشت... و ثانیاً آن که عمل به استحسان^۸ عقلی است و حرام.» (نوری، ۱۳۶۲: ۵۸) آزادی قلم و زبان نیز از دیگر موضوعاتی است که مؤلف «تذکره الغافل» به آن حمله کرده و می گوید که از جهات کثیره، منافی با قانون الهی است. وی در جای دیگری از این رساله می نویسد «بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق اصناف یعنی نوع انسان است و تو به قرآن قسم خورده ای که همراهی با مساوات کنی و بنای آن بر آزاد نبودن قلم و لسان است.» (همان جا: ۶۵) وی در جای دیگری مستقیماً آزادی قلم و بیان را مورد حمله قرار می دهد و آن را «از جهات کثیره منافی با قانون الهی» قلمداد می کند. از نظر نویسنده، نتیجه آزادی قلم و بیان این است که «فرق ملاحظه و زنادقه بتوانند نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لوايح بدهند و سب مومنین و ترمیت به آن ها بزنند و القاء شبهات در قلوب صافیه عوام بیچاره بنمایند». وی سپس برای اثبات نظر خود به مطالب جراید، بدون ذکر یک نمونه یا ماخذ معتبر، اشاره کرده و می نویسد «کدام جریده نوشته شده که مشتمل بر طعن به اسلام و اسلامیان نبود. کدام اداره بود که جریده اش خالی از کفر بود؟ اگر آن اساس حریت نبود، جمال زندیق اسید جمال الدین واعظ اصفهانی [و آن فخر الکفر مدلس و اخوی آن ها این همه کفریات در منابر و مجامع و جرائد نمی گفتند].» (همان جا: ۶۰) وی در ادامه می ذکر شواهد خود در نشریات می گوید «اگر اعطای حریت شده بود آن خبیث در محضر عمومی این همه انکار ضروری [دین] نمی کرد و... آن مرتد نمی نوشت که اصول دین دو است: "موجید" یعنی اتحاد و اتفاق؛ و "عدل" یعنی مساوات و... اگر حریت نبود آن خبیث نمی نوشت که قانون قرآن امروز ما را کافی نیست، باید سی هزار حکم جعل کنیم تا اداره ای امروزه ی ما را کافی باشد.» (همان جا) صاحب رساله، سپس اصل مساوات در برابر قانون را مورد حمله قرار می دهد و آن را از این جهت که با شرع، که ضاله و مضله و فرقه امامیه در آن مساوی نیستند، تناقض دارد باطل می داند. (همان جا: ۵۹) وی در توضیح نظر خود می گوید «اگر مساوات نبود آن زنادقه چند نفر مسلم را به لوٹ قتل یک نفر گبر با سوء حال نمی کشتند... و عدل اسلامی را که اساسش بر اختلاف حقوق است بین افراد مخلوق خواهان باشد. بلی حمایت عدل به معنی مساوات و حریت را که قواعد حقیق ظلم به این دو امر است، خواهد نمود چنان که کرد.» (همان جا: ۶۳-۶۲) عبارت آخری نویسنده در مباحث با اصول حقوق ملت، آزادی و مساوات، در این عبارت با بیان تبلیغی و تهییجی اینطور گفته شده است که «بنای احکام قرآن بر اختلاف در حقوق اصناف بنی نوع انسان است و تو [مقصود نمایندگان مجلس است] به قرآن قسم خورده ای که همراهی مساوات کنی و بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است و تو قسم خورده ای که همراهی کنی با آزادی دادن به آن ها.» (همان جا: ۶۵).

رساله ی بعدی مخالفان حقوق ملت در روایت مدرنیته ی سیاسی، به نام «حرمت مشروطه» شناخته می شود. این رساله نیز نگاشته ی شیخ فضل الله نوری است. رساله با طرح یک پرسش آغاز می شود: دلیل موافقت اولیه با نهضت مشروطیت و مخالفت بعدی شما با آن چیست؟ شیخ سرتاسر رساله را به پاسخ گفتن به این پرسش اختصاص داده است که بخش های مرتبط به حقوق ملت آن، به اختصار بیان می شود. او در توضیح دلایل مخالفت خود، سخن را با اختلاف بر سر لزوم نظامنامه [قانون اساسی] و قانون نویسی آغاز می کند. وی «وکالت» یا همان نمایندگی را چنانچه «ناظر به امور عرفی باشد، مستلزم این ترتیبات دینی» نمی داند و اگر «مقصود امور شرعیه عامه باشد این امر را راجع به ولایت» می داند. (همان جا: ۱۰۴) وی سپس به گزارش تاریخی مربوط به گفتگوی اعضای کمیسیون تدوین متمم می پردازد که در یکی از جلسات موضوع مساوات مورد بررسی قرار گرفته است. او در گزارش خود می گوید «نظرم است در وقت تصحیح در باب این ماده [اصل مساوات] یک نفر که از اصول هیات معدود بود گفت به داعی، که این ماده چنان اهمیت دارد که اگر این باشد و همه مواد را تغییر بدهند، دول خارجه ما را مشروطه می شناسند و اگر این ماده نباشد،

^۸ . ترجیح دادن حکم خاص بر حکم کلی به دلیل مصلحت یا عقلانیت.

لکن تمام مواد باقیه باشد، ما را به مشروطگی نخواهند شناخت. فوری در جواب او گفتم فعلی الاسلام السلام و برخاستم و گفتم جالسین بدانید مملکت اسلامی مشروطه نخواهد شد زیرا که محال است با اسلام حکم مساوات.» (همان جا: ۱۰۷) توضیحات بعدی نویسنده به روشنی آشکار می‌کند که مقصود گوینده در جلسه کمیسیون از مساوات را به برابری حقوقی حمل کرده است و نه برابری در مقابل قانون. نویسنده در بخش دیگری از رساله به آزادی قلم و مطبوعات می‌پردازد و این اصل را موجب جایز بودن بسیاری از «محرمات ضروری الحرمة» می‌پندارد. (همان جا: ۱۰۹)

علاوه بر این، مخالفان سنت‌گرا طی مدتی در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند نامه‌ها و روزنامه‌جاتی را در نشر آراء خود منتشر می‌کردند که در آنها نیز بر حقوق ملت مطابق قانون اساسی می‌تاختند. به طور مثال در یکی از این مکتوبات آمده بود «این مجلسی که می‌بینید که در تحت استیلاء و استبداد لامذهبان و آزادی طلبان واقع شده است و مجاری آن را مستقیماً بر سیاق پارلمنت‌های اروپا اداره می‌کنند، آیا مجلس امر به معروف است... آیا به واسطه ی نشر دادن مزدکیان عصر، کلمه آزادی را در این مملکت تحریات و تهتکات مردم تا چه اندازه افزوده است... و اهل ذمه را بر مطالبه‌ی به مساوات با مسلمین تشجیع نمی‌نمایند؟» (همان جا: ۲۸۷) در مطبوعه‌ی دیگری از متحصنین با ذکر شعارهای سالگرد مشروطیت می‌گوید «[شرکت کنندگان] تهنیت و تبریکی گفتند بدین کلمه که زنده باد آزادی، پاینده باد مشروطه... و در بالای سر درب مجلس به خط جلی نوشته بودند که زنده باد برادری و برابری... و زنده باد مساوات.» (همان جا: ۲۹۷) در مکتوب دیگر آمده بود «معلوم نشد اجازت حریت از کدام کتاب آسمانی اخذ نمودند و به کدام پیغمبر مرسل این مسئله وحی و مرده آیا این کلمه مشئومه آزادی را در کدام مدرسه وینه و پاریس تدریس نموده و این متاع با آب و رنگ را از کدام مغازه‌ی اروپا به چنگ آورده که چون مار خوش خط و خال ولی گزنده و قاتل به مردم بیچاره ایران فروخته.» (همان جا: ۳۱۸)

به این ترتیب می‌توان گفت که نهایت مدعای مشروعه‌خواهان وجود تضاد ذاتی بین اصول مشروطیت و مبانی شرعی بود. بالاخره با گذشت چندی از نشر متمم قانون اساسی، مشروعه‌خواهان وارد میدان مبارزه با آن شدند. در تاریخ ۹ ذی‌الحجه ۱۳۲۵ هـ.ق، شیخ فضل‌الله نوری، سید علی آقای یزدی و سید محمد یزدی، جمعی را در میدان توپخانه به دور خود گرد آوردند و به گفته‌ی شریف کاشانی «متذکر به این کلام: ما دین نبی خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم و اسلام! و دینا! داد از غریبی دین مسلمانان! مشروطه کفر است؛ منافعی مسلمانی است. مشروطه‌خواهان بایی هستند و این تعابیرات بایی‌ها است.» (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۱۴۶) در این تجمع عنایت‌الله خان نامی که نوکر عزیز خان خواجه بود، به سید علی آقا یزدی که رزی توپ در میدان نشست بود و مشغول بدگویی نسبت به مشروطه و مجلسیان بود، اعتراض کلامی کرد که یکی از متحصنین «با ششلول به او حمله کرد، یک گلوله به او زد و مردم رجاله بر سر او ریختند، شکم او را پاره کردند، جسد او را به درخت آویختند و پسر نقیب‌السادات، با قلم تراش چشم‌های او را بیرون آورد.» (همان جا: ۱۴۷) این جریان با اعتراض گسترده طرفداران مشروطه و انجمن‌های سیاسی تهران و ولایات روبرو شد و دربار نگران از تند شدن اعتراضات دستور جمع‌آوری متحصنین را صادر کرد. شیخ فضل‌الله و پیروانش برای مقابله با راه دیگری را در پیش گرفته و پس از چندی در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شدند. از سوی دیگر، محمدعلی شاه و درباریان که متمم قانون اساسی را نافی استبداد مطلقه می‌دانستند، با شعار شریعت‌خواهی همراه گشتند. شاه عنوان کرد که تا علمای نجف صحت شرعی این قوانین را تأیید نکنند، وی از امضای آن خودداری خواهد کرد. مشروطه‌خواهان که این وضعیت را به زبان جنبش و مجلس نوپای ملی می‌دانستند، تمام تلاش خود را برای حل مسالمت‌آمیز این مشکل به کار بستند، تا این‌که با گنجاندن اصل پیشنهادی شیخ فضل‌الله در متمم قانون اساسی، تا حدودی از شدت بحران کاسته شد. در اصل دوم متمم قانون اساسی که براساس پیشنهاد شیخ فضل‌الله نوری و البته با برخی اصلاحات به تصویب رسید، تصریح شده بود که «در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفت با

قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامی برعهده علمای اعلام ادام‌الله برکات وجودهم بوده و هست.» (ناظم السلام، همان‌جا، پیوست)

۳-۲-۲- موافقان مشروط

گروه طرفداران مشروط حقوق ملت نیز در مقام تبیین و دفاع از اصول حقوق ملت مبادرت به تهیه رسائل متعددی کردند.^۹ شیخ محمد اسماعیل معز (تی‌غروی در رساله «الثالی المربوطه فی وجوب المشروطه» از جمله عالمان این گروه محسوب می‌شود که در رساله‌ی مذکور طی دوازده بند، نقدهای مشروعه‌خواه مشروعه‌خواهان را بر مشروطه طبقه بندی کرده و به هر کدام پاسخی متناسب داده است. چند بند از این رساله به دفاع از حقوق ملت اختصاص دارد.

وی با تفکیک حریت و آزادی در دو مقام، یعنی؛ حریت از قید استبداد و آزادی از رقیت و عبودیت خداوند، به دفاع از حریت نوع اول پرداخته و می‌گوید مردم باید «در حقوق مملکتی خود آزاد باشند که مصالح و مفاسدی که راجع به آن‌ها به توسط امناء خود ملحوظ نمایند و در تحت قانون منضبط درآوردند.» (زرگری نژاد، ج ۲، ۱۳۸۷: ۲۳۹) وی در ادامه به آزادی فکر و بیان می‌پردازد و این اصل را چنین تفسیر می‌کند که این حق مربوط به «امور سیاسیہ ملکیه و مصالح و مفاسد راجعه به مملکت» است. (همان‌جا: ۲۴۲) مهم‌ترین رساله در دفاع از حقوق ملت مشروط به حدود شرعی را مجتهد نام‌دار این عصر، میرزا محمد حسین نائینی، با نام «تنبيه الامه و تنزیه المله» به رشته‌ی تحریر درآورد. وی فصل چهارم این رساله را به «ذکر جمله از وسوس و شبهات القائیه و رفع آن‌ها» اختصاص داده است. میرزای نائینی به معاهده‌ی اول با عنوان «مغلطه راجعه به اصل مبارک حریت» می‌پردازد. وی حریت مد نظر خود را «تحصیل آزادی از این اسارت و رقیت» مستثنی بر سلطنت، تملیکیه می‌داند که در حقیقت آن نوع از سلطنت «اغتصاب رقاب ملت است در تحت تحکمت خودسرانه» و نه «از برای رفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب.» (همان‌جا: ۴۴۶-۴۴۵) وی در ادامه به اصل مساوات می‌پردازد و مقصود از آن را این می‌داند که «هر حکم قانونی در مرحله اجرا نسبت به مصادیق و افرادش بالسویه و بدون تفاوت مجری شود». او همچنین مساوات به معنای قبول «عناوین اولیه مشترکه بین عموم اهالی مانند امنیت بر نفس و عرض و مال و مسکن و عدم تعرض بدون سبب و تجسس نکردن در خفا یا و حبس و نفي نکردن بی‌موجب و ممانعت نداشتن از اجتماعات مشروعه» را مطابق عقاید اسلامی شمرده و از آن دفاع می‌کند. (همان‌جا: ۴۴۹) وی در ادامه تصریح می‌کند که «قانون مساوات در تساوی اهل مملکت فقط نسبت به قوانین موضوعه برای ضبط اعمال متصدیان است و نه رفع امتیاز کلی فی مابین آنها.» (همان‌جا: ۴۵۱)

نمایندگان مجلس در دفاع از متمم بارها وارد گفتگوی مکتوب با مشروعه‌خواهان شدند. به طور مثال، آنها در پاسخ به نامه‌ی مشروعه‌خواهان به مجلس، متن مکتوبی را در سوم شعبان ۱۳۲۵ هـ ق تهیه و ارسال کردند که در بخشی از آن درباره‌ی اصل آزادی [حریت] آمده بود «مراد از حریت، حریت در حقوق مشروع و آزادی در بیان مصالح عامه است... نه حریت از باب ادیان باطله و آزادی در اشاعه منکرات شرعیه است که هر کس آنچه بخواهد بگوید و به موقع اجرا بگذارد.» (زرگری نژاد، ج ۱، ۱۳۸۷: ۵)

۴-۲-۲- موافقان رادیکال

پیروان اندیشه سوسیال-دموکراسی را می‌بایست در قلمرو هواخواهان رادیکال حقوق ملت قرار داد. اگر برابری را پایه اساسی اندیشه سوسیال-دموکراسی قلمداد کنیم، طرفداران این اندیشه در مدرنیته‌ی سیاسی از ایده‌ی «برابری در حقوق برابر»، فارغ از جنسیت،

^۹ - برای اطلاع از مهم‌ترین رسایل این گروه از طرفداران مشروط حقوق ملت نگاه کنید به: غلامحسین زرگری نژاد، رسایل مشروطیت، ج دوم، انتشارات موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، تهران ۱۳۸۷.

قومیت، طبقه، دین و مذهب، دفاع می‌کردند. و بر این اساس، آنها حقوق شهروندی [حقوق بشر] را برای تمامی شهروندان ایران مساوی و برابر می‌دانستند. علاوه بر این در سیاست نیز به جدایی دین از سیاست باور داشتند. تا جایی که به برابری خواهی در مدرنیته‌ی سیاسی مربوط می‌شد، میان ایده سوسیال-دموکراسی و لیبرالی از حق ملت اشتراکات اصولی وجود داشت، زیرا هر دو به اصول حقوق بشر در تأسیس سیاسی جدید باور داشتند.^۱

از نظر تاریخی سوسیال دموکرات‌های ایرانی عمدتاً، تحت تأثیر سوسیال دموکراسی روسیه قرار داشتند، هر چند نشانه‌هایی از تأثیر پذیری از سوسیال دموکرات‌های اروپایی را نمی‌توان از نظر دور داشت. سوسیال دموکرات‌های ایرانی در آغاز، در قالب گروه‌های کوچک پراکنده عمدتاً در شهرهایی مانند تبریز، رشت، مشهد و برخی شهرهای کوچک این مناطق هسته‌هایی را تشکیل داده بودند. سوسیال دموکرات‌های ایرانی دائماً بر این امر تأکید داشتند که «ملت عموماً متساویاً حکومت دارند.» (اتحادیه، ۱۳۶۱: بخش مرام‌نامه حزب دموکرات)

روزنامه‌ی «صور اسرافیل»^۱ به سردبیری میرزا جهانگیرخان شیرازی، در دوره‌ی مجلس اول، از این اندیشه‌ی رادیکال درباره‌ی حقوق ملت دفاع می‌کرد. صور اسرافیل شعار خود را بر مبنای سه‌گانه‌ی «حریت، مساوات و اخوت» یعنی همان شعار انقلاب فرانسه قرار داده بود. در سرمقاله دوم این جریده بحث حقوق در معنای مدرن مورد توجه قرار گرفته بود. در قسمتی از این سرمقاله آمده بود که «در هیئت وجود، موالید ثلثه هم تمام به تکالیف خود عمل می‌کنند و هم از اختیارات خود صرف نظر نمی‌نمایند... اما مردم بدبخت ایران برای این که "آدم" باشند و انسان‌نمای "حقوق آدمیت" کنند، منتظرند مجدداً جبرائیل از آسمان نازل شود. فلان مجتهد اجازه بدهد و فلان پادشاه امضا نماید... در تمام دنیا مواد این کنترات [قرار داد] طبیعی را در روی یک پارچه سفال، یک قطعه سنگ، یک پاره پوست و یا یک دسته کاغذ بی‌ترتیب یا با ترتیب مخصوص تدوین کرده و اسمش را حقوق آدم گذاشته‌اند.» مفهوم «کنترات» یا قرارداد، گرانیگاه امر تأسیس در نظم جدید، نکته مهمی است که در اینجا، مورد تأکید قرار گرفته است. (صور اسرافیل، شماره ۲) و در جایی دیگری تصریح می‌شود که سلطنت در نظم مبتنی بر قرارداد «از جنس قراردادهای بین انسانی است» و تخلف از شروط، منتج خلع او از سلطنت می‌باشد. (همان‌جا، غره شماره ۱۳۲۷: ۴) همچنین در یکی از مقالات این جریده با ذکر ممالک آزاد گفته شده است که «تمام امور از کلی و جزئی، مفصل و مختصر منوط به میل و اراده‌ی ملت است، زیرا که دولت خود نمایندگی و کارگذار ملت می‌باشد و کاری ندارد جز مصالح همان هیئت ملتی که نمایندگانشند. آن گشته و بنابراین باید در همه جا رای آن هیئت را ملحوظ دارد.» (همان‌جا، شماره ۳۱)

در جریده‌ی صور اسرافیل علاوه بر تأکید بر آزادی‌های سیاسی و مساوات بر نوعی برابری اجتماعی-اقتصادی نیز تأکید شده است. به طور مثال دهخدا در سلسله مقالاتی بر لزوم اصلاحات ارضی در چهارچوب برابری می‌پردازد. در قسمتی از یکی از این سلسله گفتارها آمده است که «در دنیا به همان درجه که تمدن به وسیله آزادی‌های سیاسی و ملائمت‌آساگری [امور روحانی] فکری-فرهنگی] پیش می‌رود، به همان درجه نیز قید قوانین موضوعه عده‌ی سرمایه‌داران بزرگ و ملاکین عمده را زیاد کرده و به سلطه و اقتدار اغنیا و محرومی فقرا کمک می‌نماید.» (همان‌جا، شماره ۲۹) نویسنده در ادامه حاکمیت قانون بدون اصلاح اجتماعی و نوعی برابری اقتصادی را ناکافی قلمداد کرده و می‌گوید «قانون در ضمن هزاران فواید عام المنفعه بلاشک تسلط اغنیا، عبودیت فقرا و اجتماع اموال هیئت را در مراکز معین محافظت کرده آقایی یک قسمت و بندگی قسمت دیگر را ابدی می‌کند.» (همان‌جا، ص ۲) به گفته یزدانی، چنین فهمیده می‌شود که آبخشور فکری دهخدا در مقالاتی که ذکر آن رفت، اندیشه «قرارداد اجتماعی» باشد. از

^۱- برای اطلاع از مبانی اندیشه سوسیال دموکرات‌های ایرانی نگاه کنید به: شاکری، خسرو، پیشینه‌های اقتصادی و اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی، انتشارات اختران، تهران ۱۴۰۲ و همچنین رواسانی، شاپور، نهضت میرزا کوچک‌خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، انتشارات چاپخش، تهران ۱۳۶۳.

^{۱۱}- برای اطلاع بیشتر در باره صور اسرافیل نگاه کنید به: صور اسرافیل: نامه آزادی، سهراب یزدانی، نشر نی، تهران ۱۳۸۶.

نظر یزدانی، مفاهیم قرارداد اجتماعی و حقوق طبیعی که دهخدا آن را به کار می‌گیرد، در آثار متفکران اروپایی سده‌ی هفدهم مانند توماس هابز و جان لاک و سده‌ی هجدهم مانند روسو و منتسکیو پرورده شده بود. (یزدانی، ۱۳۸۶: ۱۰۰)

همانطور که از گزارش خوانش‌های مختلف از حقوق ملت و چالش‌های آن در هنگامه‌ی تصویب متمم قانون اساسی مستفاد می‌شود، بر سر حقوق ملت و تفسیر و تأویل آن اختلافات بسیار جدی وجود داشت. با این حال، در متمم قانون اساسی فصل مربوط به حقوق ملت به تصویب نمایندگان رسید و پس از منازعات و درگیری‌هایی محمد علی شاه نیز بر پذیرش آن گردن نهاد و رسمیت یافت. پرسش مهمی که اکنون باید به آن پرداخت عبارت از این است که در میانه‌ی این چالش‌های فکری بر سر حقوق ملت چگونه قرائتی مورث پذیرش قرار گرفت و جنبه‌ی قانونیت یافت و این صورت از کدام ویژگی‌ها و ممیزات حقوقی برخوردار بود؟

برای پاسخ گفتن به پرسش‌های کلیدی مذکور، نخست باید بر اصول ناظر بر حقوق ملت در متمم مروری داشت. برابر متمم، حقوق ملت ایران در ۱۷ اصل بیان شد. که اهم آن به این قرار بود: اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق خواهند بود (اصل هشتم)؛ افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمی‌توان شد، مگر بحکم و ترتیبی ده قوانین مملکت معین می‌نماید (اصل نهم)؛ هیچ کس را نمی‌توان از محکمه‌ای که باید درباره او حکم کند منصرف کرده مجبوراً به محکمه دیگر رجوع دهند (اصل یازدهم)؛ حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی‌شود، مگر به موجب قانون (اصل دوازدهم)؛ منزل و خانه هر کس در حفظ و امان است در هیچ مسکنی قهرماً نمی‌توان داخل شد، مگر به حکم و ترتیبی که قانون مقرر نموده (اصل سیزدهم)؛ عامه مطبوعات غیر از کتاب ضلال و مواد مضره بدین مبین آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است، ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود نشردهنده یا نویسنده برطبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و طابع و موزع [پخش‌کننده] از تعرض مصون هستند (اصل بیستم)؛ انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنه دینی و دنیوی و مخل بنظم نباشند در تمام مملکت آزاد است ولی مجتمعی با خود اسلحه نباید داشته باشند و ترتیباتی را که قانون در این خصوص مقرر می‌کند باید متابعت نمایند اجتماعات در شوارع و میدان‌های عمومی هم باید تابع قوانین نظمی باشند. (اصل بیست و یکم) (ناظم الاسلام، همان‌جا، بخش ضامم)

از بررسی مفاد این اصول، چند نکته مهم را می‌توان نتیجه گرفت: نخست آن که، در اصول حقوق ملت، آزادی‌های مدنی به رسمیت شناخته شده است. دوم آن که، مرز آزادی‌های مدنی، عدم تعرض به حقوق دیگران و عدم مبیانت با دیانت و شرع اسلام دانسته شده است. سوم آن که، تفکیک روشنی میان برابری در حقوق و برابری حقوقی صورت گرفته است و قانون تنها برابری در مقابل قانون را به رسمیت شناخته است. علاوه بر این، در اینجا می‌توان مرزبندی گفتمانی متمم را با ایده‌ی لیبرالی و سوسیال دموکرات مشاهده کرد. در حقیقت، رسمیت یافتن حقوق ملت در راهبرد مشروط‌سازی قدرت پادشاه در چهارچوب اقتضات و محدودیت‌های ناشی از انطباق با فقه ممکن و میسر شده است.

نتیجه

جنبش اعتراضی سال‌های ۵-۱۲۸۴.ش در ایران، نشانه‌ی یک «تحول دورانی» بود؛ گذار از دوران بلند سلطنت مستقله‌ی مالک‌الرقابیه به سلطنت مشروط و مقید. این گذار، دست کم در سطح حقوقی، در زمانه‌ی صورت گرفت که گفتار مدرنیته‌ی سیاسی در مغرب زمین به عنوان بدیل، خود را موجه ساخته بود. همانطور که در متن توضیح داده شد، این گذار چه در سطح گفتار سیاسی و چه در سطح تجربه‌ی تاریخی در ایران، به یک باره رخ نداد. اولین گفتار سیاسی مشروط‌سازی قدرت سلطان در قالب الگوی حکمرانی سلطنت مطلق منتظم صورت بندی شد و در بیش از یک دهه نیز برای تحقق آن کوشش‌هایی صورت گرفت که در مجموع با شکست

روبرو شد. بنابراین، تنها جنبش‌های اعتراضی سال‌های پیشین بودند که توانستند حکومت را به پذیرش ایده‌ی مشروط شدن قدرت پادشاه وادار کنند. در هسته‌ی اولیه راهبرد مشروط‌سازی قدرت پادشاه، ستاندن قدرت قانونگذاری از نهاد سلطنت و واگذاری آن به نهاد جدید التاسیس مجلس شورای ملی [مجلس منتخبان ملت] قرار داشت. سند تأسیسی قانون اساسی این مهم را میسر کرد. ولی قانون اساسی در تدوین حدود قلمرو اختیارات دیگر پادشاه و حقوق ملت، و نه رعایای خیل سلطانی، دچار کمبودهای جدی بود. تدوین متمم قانون اساسی را در این چهار چوب باید مورد توجه قرار داد. در متمم تعاریفی از حدود اختیارات پادشاه به دست داده شد که عملاً پادشاه را به یک مقام تشریفاتی و سمبل سیاسی نظام حکمرانی مبدل می‌کرد. در نتیجه‌ی این تصمیمات قانونی، پادشاه از سلطان صاحب فرمان به شاهی که فرامین مصوب مجلس را برای اجرا توشیح می‌کرد و اختیاری برای مخالفت با آن نیز نداشت، شناخته می‌شد. البته پادشاه نیز می‌توانست لوایحی را برای تصویب به مجلس پیشنهاد کند، ولی این تنها مجلس بود که اختیار انحصاری تصویب قانون را بر عهده داشت. پادشاه حتی در راستای مواد قانونی مصرح در متمم، دیگر ریاست بر قوه‌ی مجریه را نیز که در قانون اساسی اول از آن برخوردار بود، از دست داد. زیرا بر اساس متمم، این مجلس بود که می‌بایست با پذیرش دولت پیشنهادی شاه موافقت می‌کرد و عدم اظهار تمایل مجلس به منزله‌ی عزل دولت تلقی می‌شد. با این حال، هرچند در اینجا ابهامات حقوقی وجود دارد، اجرای این بخش از اختیارات و حقوق مجلس در مقام عمل با چالش‌هایی مواجه شد که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان به منازعات میان محمدعلی شاه، رئیس‌الوزرا و مجلس بر سر لزوم پاسخ‌گویی وزرا به مجلس اشاره کرد.

در جریان مشروط‌سازی قدرت پادشاه، موضوع مهم دیگری نیز آشکار شد: مسأله‌ی حقوق ملت به عنوان شهروندان این نظم جدید سیاسی. چالش بر سر حدود حقوق ملت، مبین وجود کرایش‌های فکری-سیاسی مهمی در میان صفوف مشروطه‌خواهان بود. مشروعه‌خواهی مهم‌ترین چالشی بود که در بحث تعیین حدود حقوق ملت، شکاف پنهان را آشکار کرد. البته روایت‌های لیبرالی و سوسیال دموکراسی نیز سوبه‌ای دیگر این شکاف را نشان دادند. به هر روی، در نهایت این موازنه قوای سیاسی طرفین منازعه بود که صورت حقوقی محصل حدود حقوق ملت را در سند متمم رقم زد. در تأسیس نظام جدید سیاسی مشروطگی، حقوق ملت با تحفظ نسبت به محدودیت‌های ناشی از مرزهای روایت فقهی پذیرفته شد.

فهرست منابع:

- ۱۳۶۱. **صور اسرافیل (دوره کامل)**. به کوشش میرزا علی اکبرخان دهخدا و میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل تهران: نشر تاریخ ایران.
- ۱۳۸۳. **قانون یا سیرت ناصری؛ رساله‌ای کهن در حقوق اساسی و اداری ایران**. به کوشش سید علی آل‌داوود. مجله کانون وکلا، ش ۱۸۴-۱۸۵.
- اتحادیه (نظام‌مافی)، منصوره. ۱۳۸۱. **پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره‌های یکم و دوم مجلس شورای ملی)**. چاپ نخست. تهران: نشر تاریخ ایران.
- اتحادیه، منصوره. ۱۳۶۱. **مرامنامه و نظامنامه‌های احزاب سیاسی ایران**. تهران: نشر تاریخ ایران.
- احتشام‌السلطنه. ۱۳۶۲. **خاطرات احتشام‌السلطنه**. به کوشش سید محمد مهدی موسوی. چاپ دوم. تهران: زوار.
- آدمیت، فریدون. ۱۳۸۷. **مجلس اول و بحران آزادی: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران**. چاپ دوم. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- ارسطو. ۱۳۷۱. **سیاست**. ترجمه حمید عنایت. چاپ سوم. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- آفاری، زانت. ۱۳۸۵. **انقلاب مشروطه ایران (۱۲۸۵-۱۲۹۰)**. (ترجمه رضا رضایی). تهران: بیستون.
- براون، ادوارد. ۱۳۳۸. **انقلاب ایران**. ترجمه احمد پژوه، تهران، انتشارات معرفت، چ اول.
- توسی، خواجه نظام‌الملک. ۱۳۱۱. **سیرالملوک (سیاست‌نامه)**. به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- حائری، عبدالهادی. ۱۳۹۹. **تشیع و مشروطیت در ایران، و نقش ایرانیان مقیم عراق**. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.
- دولت‌آبادی، یحیی. ۱۳۶۲. **حیات یحیی ج ۲**. چاپ چهارم. تهران: عطار و فردوسی.
- رواسانی، شاپور. ۱۳۶۳. **نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران**. تهران: چاپخش.
- روزنامه مذاکرات مجلس شورای ملی. بی تا. **دوره اول تقنینیه**. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- زرگری‌نژاد، غلامحسین. ۱۳۸۷. **رسایل مشروطیت ج ۱ و ۲**. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- سعدی. ۱۴۰۳. **کلیات**. تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: کتاب پارسه.
- شاکری، خسرو. ۱۴۰۲. **پیشینه‌های اقتصادی و اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیالیال دموکراسی**. تهران: اختران.
- شریف کاشانی، محمد مهدی. ۱۳۶۲. **واقعات اتفاقیه در روزگار**. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سیدوندیان. چاپ اول. تهران: نشر تاریخ ایران.
- طباطبایی، سیدجواد. ۱۳۹۹. **ملت، دولت و حکومت قانون: جستار در بیان نص و سنت**. تهران: مینوی خرد.
- غزالی، محمد. ۱۳۶۱. **نصیحه‌الملوک**. تصحیح و حواشی جلال‌الدین همایی. تهران: بابک.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۶۶. **شاهنامه**. دفتر یکم. به تصحیح جلال خالقی مطلق. به کوشش احسان یارشاطر. نیویورک: Bibliotheca Persica.
- فوکویاما، فرانسیس. ۱۳۹۶. **نظم و زوال سیاسی**. ترجمه رحمن قهرمانپور. تهران: روزنه.
- فیرحی، داود. ۱۳۹۹. **آستانه تجدد: در شرح تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملله**. تهران: نشر نی.

- کرمانی، ناظم‌الاسلام. ۱۳۷۷. تاریخ بیداری ایرانیان. بخش دوم. به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: پیکان.
- کسروی، احمد. ۱۳۶۲. تاریخ مشروطه ایران. تهران: امیرکبیر.
- کسروی، احمد. ۱۳۶۷. تاریخ مشروطه ایران. تهران: امیرکبیر.
- مجتبایی، فتح‌الله. ۱۳۹۹. شهر زیبای افلاطون و شهریاری آرمانی در ایران باستان. تهران: هرمس.
- محیط مافی، هاشم. ۱۳۶۳. مقدمات مشروطیت. به کوشش مجید تفرشی و جواد جان‌فدا. تهران: فردوسی.
- مخبرالسلطنه، مهدیقلی‌خان. ۱۳۶۲. گزارش ایران. چاپ دوم. تهران: نقره.
- مستشارالدوله، یوسف. ۱۳۲۵ق. رساله موسوم به یک کلمه. تهران: بی‌نا.
- ملکزاده، سهراب. ۱۳۵۷. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. جلد اول. چاپ دوم. تهران: علمی.
- ملک‌خان، میرزا. ۱۳۲۷. مجموعه آثار. تدوین و تنظیم محمد محیط طباطبایی. تهران: علمی.
- میرزا منصورخان (منصورالسلطنه). ۱۳۱۷ق. حقوق اساسی یا اصول مشروطه. تهران: ناشر مؤلف.
- نوری، شیخ فضل‌الله. ۱۳۶۲. مجموعه رسائل، اعلامیه‌ها و مکتوبات (رساله تذکره الغافل و ارشاد الجاهل). به کوشش محمد ترکمان. تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- یزدانی، سهراب. ۱۳۸۶. صوراسرافیل. نامه آزادی. تهران: نی.
- Bayat, Mangol. 1991. *Iran's First Revolution: Shi'ism and the Constitutional Revolution of 1905-1909*. New York: Oxford University Press.

A historical approach to the strategy of conditionalizing the king's power and the issue of fundamental rights (The Iranian Constitutional Experience)

Abstract:

The monarchy, as the major model of Iranian government, was reproduced in the Islamic period with changes and transformations but with the preservation of its formative elements. The "Islamic monarchy", along with the caliphate and until the caliphate lasted, was the most important major model of governance, at least in the Islamic East. The Islamic monarchy was based on the "independence" of the king's power from the subjects. It was during the constitutional movement, and in the process of developing a new legal system, that the necessity of limiting the king's power and recognizing the civil rights and liberties of the nation emerged. Accordingly, the main question of the present discourse was formulated as follows: What legal framework would make it possible and established by paying attention to the limitations and possibilities of that historical moment of "establishment" to constitutionalize the king's power and civil rights and liberties?

The method in the present study should be considered a "subject-based historical method" and not an event-based method that makes a subject historically problematic and analyzes and examines it in a context and through contextual exploration.

In light of the research data, the results of the research can be stated as follows: At the initial core of the strategy of conditionalizing the king's power was the removal of legislative power from the monarchy and its transfer to the newly established institution of the National Consultative Assembly (the elected assembly of the people). As a result of these legal decisions, the king changed from a sultan with authority to a king who signed the decrees approved by the assembly for implementation and had no authority to oppose them. The results of this research also revealed that the issue of the Citizens' Rights was at the center of the implementation of the legal form of this new political order. A challenge that expressed the existence of important intellectual-political tendencies among the ranks of the constitutionalists. The advocates of Mashru'eh constitutionalism was the most important intellectual-political current that was revealed in determining the limits of the nation's rights. Of course, liberal and social democratic narratives also showed another side of this gap over the extent of the nation's rights. In any case, in the end, it was the balance of political forces between the parties to the conflict that determined the legal form resulting in the limits of the nation's rights in the document of the Constitution and the Amendment. In establishing the new constitutional political system, the rights of the nation were accepted with reservations about the limitations arising from the boundaries of the jurisprudential narrative.

Keywords: Constitutionalism, Ancient Monarchy, Constitution and Amendments, Legitimacy, Rights of the Nation

پذیرفته نشده/در انتظار انتشار اولیه/ویراستاری نشده
Accepted/Awaiting Publication/Draft/Version/Unedited